



بلندنگری (لانگ ویو)

فصلنامه

شماره: ۳۹۸۰-۲۷۵۳

دوره ۸ - شماره ۳ - شهریور ۱۴۰۵ / آگوست ۲۰۲۶



اتحاد رمز پایداری خود باختگی مایه نابودی

فیصل بودی

قانون امنیت ملی، تجلی جدیدی
از آرمان شهرستیزی بریتانیا

دیدان کیمائی

شیوه تبدیل بریتانیای
شورش‌های نژادی به هنجار

صاحب مستقیم بلهر

مردد بودن:
مسلمان روان گسیخته

سید امجد حسین

کربلا و
اهل سنت

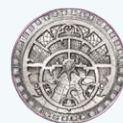
فهرست مطالب

۲ سید امجد حسین کربلا و اهل سنت

۸ صاحب مستقیم بلهر مردد بودن: مسلمان روان گسیخته

۱۳ دیدان کیمائی شیوه تبدیل بریتانیای شورش های نژادی به هتجار

۲۳ فیصل بودی قانون امنیت ملی، تجلی جدیدی از آرمانشهر ستیزی بریتانیا



بلند نگری (لانگ ویو)

فصلنامه

سردبیران:

فیصل بودی و آرزو موالی

بلند نگری (لانگ ویو) یک پروژه و از انتشارات
موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است
(شرکت با مسئولیت محدود به شماره ۰۴۷۱۶۹۰)

وب سایت www.ihrc.org.uk

ایمیل info@ihrc.org

تلفن ۰۴۴ ۲۰ ۸۹۰۴ ۴۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه
اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی دهد.

تصویر روی جلد: از فضای داخلی مسجد امام حسین
(ع) در قاهره، مصر، اثر نسرین شیخ جمال اللیل، (C)
هنرمند و موسسه اسلامی حقوق بشر - لندن

به نام خداوند بخشنده و مهربان

حالی که آنها به شدت نسبت به آنچه خداوند در چنین موقعیت هایی از آنها مطالبه می کند آگاه اند، ترجیح می دهند راه کمترین مقاومت را در صورتی در پیش بگیرند که منافع مالی یا شخصی شان را حفظ کند. این ناهمخوانی رفتاری، یعنی «بودن چیزهای مختلف برای افراد مختلف»، جوهر «مسلمان روان گسیخته» است.

بلهر توضیح می دهد: «اسلام هم به پناهگاه و هم به نماد موقعیت اجتماعی بدل می شود، در حالی که بیشتر زندگی روزمره توسط قوانین جامعه پیرامونی اداره می شود. مشکلات زمانی بروز می کنند که این دو جهان با یکدیگر برخورد می کنند، زمانی که جامعه غیرمسلمان ناچار می شود با واقعیت اسلامی روبرو شود و مسلمان روان گسیخته ناچار می شود آشکارا موضع بگیرد. او در بیشتر مواقع تصمیم می گیرد از ارزش های جامعه ای که از آن حمایت می کند دفاع کند و از ارزش های اسلام که عجیب و غریب با افراطی تلقی می شوند، فاصله بگیرد. اسلام تنها زمانی که منفعت مستقیم داشته باشد، نه زمانی که زمینه ساز منازعه شود به کار می آید».

سومین مقاله این شماره، نوشته دیدان کیمائی، استدلال می کند که دولت بریتانیا با همراهی کردن یا خنثی کردن موفقیت آمیز مقاومت اصیل ضد استعماری، روند مقاومت را حتی دشوارتر کرده است؛ امری که پیشروی راست افراطی را در فضای سیاسی کنونی سرعت بخشیده است. از نظر کیمائی، نژادپرستی بخشی از ژنتیک استعمار غربی است و راهبرد کنونی شبکه های ضد نژادپرستی برای فعالیت در چارچوب استعماری، تبیین کننده رخورت مشخصه گفتمان و کنشگری ضد نژادپرستی معاصر است. جنبش ضد نژادپرستی در مقابله با پیشروی فاشیسم در بریتانیا نه تنها به این دلیل ناکام می ماند که توسط قوانین سرکوبگرانه و ضابطان قانون محدود شده است، بلکه به این دلیل که در طبقه استعماری حاکم حل شده است.

کیمائی می گوید: «آنچه امروز از نظر فرهنگی و سیاسی منحصربه فرد است این است که خشونت نژادپرستانه هیچ مقاومتی جز «پیش آوردن گونه دیگر» را دریافت نمی کند. فرهنگ ضد نژادپرستی برچیده شده است. توهم بهترین وضعیت برای مظلوم است — توهم عناصر سطحی را به استعمارگر تحویل می دهد که گویی چیزی به مستعمره ارائه شده است؛ هوجبی که در واقع وجود ندارد و سپس چماق معروف از راه می رسد».

مسلمانان بستر مقاومت در جوامع غربی روزبه روز پرخطرتر می شوند، اما این امر وظیفه مسلمانان را در به چالش کشیدن ناروایی ها ساقط نمی کند. در آخرین اثر این شماره، فیصل بودی، آخرین لایحه در بریتانیا را تحلیل می کند که به دنبال محدود کردن حق اعتراض مردم به سوء استفاده دولتی از قدرت، به ویژه حمایت آن از نسل کشی و جنگ غیرقانونی آمریکا و رژیم اسرائیل علیه ایران است.

از اکتبر ۲۰۲۳، دولت های غربی حامی رژیم اسرائیل دست به سرکوب بی سابقه ای در آزادی های مدنی زده اند تا سرپوشی برای دولت صهیونیست فراهم کنند. قانون تازه معرفی شده امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) لایحه موزیانه دیگری است که مرز بین کنشگری و تروریسم را بیش از پیش مخدوش می کند. همزمان با کوچک تر شدن فضای تفکر انتقادی توسط صاحبان قدرت، بایبید از فضاهایی که در اختیار داریم برای ادامه بیان حقیقت و بحث درباره آینده های عاری از سوء استفاده بهره بگیریم. انشالله که این کلمات سهم حداقل ناچیزی داشته باشند. لطفاً در گسترش این گفت و گو به ما بپیوندید.

احیای روایت های فرقه گرایانه یکی از ویژگی های بارز و در عین حال شرم آور، واکنش امت اسلامی به نسل کشی در غزه بوده است. در حالی که دارالاسلام از همه سو مورد هجوم قرار گرفته است، بسیاری از ساکنان آن پیش از آنکه برای دفاع از این بنا دست در دست یکدیگر بگذارند، به شیوه ای دیرینه، به حمله به هم کیشان خود مشغولند. آنان به جای آنکه از انگیزه دفاع از خود، شفقت و پایان دادن به رنج الهام بگیرند، به سرعت به کیندو کاو و برجسته سازی رقابت های متقابل تاریخی می پردازند، گویی که این امر اولویت اول امت اسلامی است.

متأسفانه، این هياهو همچون انتقادی از مردمی به گوش می رسد که بر اساس وضعیت مفروض دینی شان، در برابر کشتار جاری رژیم اسرائیل مقاومت می کنند. بازیگران اهل سنت مفسده جو و یا گمراه، فداکاری های عظیم شیعیان ایران، لبنان، یمن و عراق را هدف قرار داده و آنها را به دلیل اختلافات کلامی و کدورت های تاریخی خوار می شمارند یا نفی می کنند. آنها برای انحراف اذهان از خیانت غیرقابل توجیه خودشان به فلسطین و یا صرفاً به این دلیل که از تفکر خارج از چارچوب فرقه ای عاجزند، مناقشات تفرقه افکنانه را احیا می کنند.

نتیجه این است که آنجا که باورها و اولویت های مشترک باید به همگرایی بینجامد، به سوی تعارض میل می کند. به گفته سید امجد حسین، این رویداد مایه تأسف و غیرضروری است و با تغییر نگرش اهل سنت نسبت به بزرگداشت شهادت نوه مبارک پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، امام حسین (علیه السلام)، در کشتار کربلا نمود می یابد. در نخستین مقاله این شماره، حسین استدلال می کند که احترام اصیل اهل سنت به حسین جای خود را به سوء ظنی هویت محور و نادرست داده است.

حسین می گوید: «آنکه عجیب این نیست که برخی مسلمانان کربلا را به یاد می آورند. نکته اینجاست که دیگران آموخته اند آن را فراموش کنند. در بیشتر تاریخ اسلام، یادبود امام حسین (علیه السلام) صرفاً بخشی از فضای عمومی اهل سنت — نه فضایی خاموش — بود». در سرزمین های عثمانی، در هند مغولی و پیش از مغول، در سراسر شمال آفریقا و در اقصی نقاط طرائق صوفیه، دهم محرم با خود خطابه ها، مرثیه ها و اجتماعات سوگواری را به همراه داشت که هیچکس آنها را با تشیع اشتباه نمی گرفت... برای قرن ها این امر تاروپود دینداری اهل سنت بود و طرائق صوفیه، کربلا را به عنوان درسی ماندگار در باب فداکاری، عدالت و سر باز زدن از استبداد تلقی می کردند».

رها کردن کربلا به عنوان یک پارادایم اخلاقی، تا چه رسد سیاسی، در بیماری جدید دیگری — که صاحب مستقیم بلهر آن را «مسلمان روان گسیخته» توصیف می کند — بازتاب می یابد. او به اکراه مسلمانان در غرب می اندیشد که از تعامل با اسلام به عنوان سبک زندگی سر باز می زنند و آن را ضمیمه ای آسوده برای برخی جنبه های زندگی خود می دانند. اسلام هر جا مزاحم نباشد استقبال می شود، اما هر جا که مستلزم رنج و فداکاری باشد، نادیده گرفته می شود.

بلهر دو نیروی پیشران «مسلمان روان گسیخته» را شناسایی می کند. نیروی نخست و کم اهمیت تر، فرقه گرایی ناپ است. با این حال، این نیرو کمتر از نیروی دوم یعنی ترسو بودن، نگران کننده و سزاوار سرزنش است. مسلمانان غربی از مقاومت در برابر ظلم و بی عدالتی پرهیز می کنند زیرا از پیامدهای آن بر زندگی راحتی می ترسند که برای خود ساخته اند. در

با ایمیل به نشانی info@ihrc.org، حساب توثیقی ما www.ihrc.org.uk یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما بپیوندید. حتی می توانید نامه ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box 7XH, UK) برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (Preston Road, 202) 8PA Wembley, HA9) در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می دهیم، بنابراین www.ihrc.tv همراهگ شوید و در آدرس www.ihrc.org.uk/events می توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه های آینده داریم.

کربلا و اهل سنت

سید امجد حسین بحث می کند که چرا اهل سنت امام حسین (علیه السلام) را به یاد می آورند، چگونه این یادبود رنگ باخت و معنای غایی آن چیست.

در ۲۸ فوریه، آمریکا به عنوان رژیمی که جزیره لاک پشت را اشغال کرده است به همراه رژیم صهیونیستی، حدود ۱۷۰ کودک را در مدرسه شان با استفاده از موشک های تاماهاک قتل عام کردند. زخم های اندکی در حافظه این امت راجع به عمق واقعه کربلا وجود دارد. بیش از سیزده قرن از روزی که امام حسین بن علی (علیه السلام) در آن دشت به شهادت رسید می گذرد و هنوز هم با یادبود آن، دل مومن فشرده می شود. او با عشق، تکریم و اندوهی یاد می شود که زمان هرگز نتوانسته است آن را به تمامی التیام بخشد.

با وجود این، در بیشتر جوامع اهل سنت امروز، آن یادبود به سکوت گراییده است. در برخی مناطق، کربلا به سختی ذکر می شود و در برخی دیگر، اندوه آشکار برای حسین (علیه السلام) با بالا رفتن ابروها مواجه می شود، گویی خودِ اندوه مشکوک است. اضطراری واحد در پس این سکوت سایه افکنده است؛ ترس از اینکه مبادا با «رافضی» اشتباه گرفته شوند، یا به صرف احساس بیش از حد، به سوی تشیع متمایل گردند. قرن ها مناقشات سیاسی و کلامی — و در سال های اخیر، سوءظن نوگرایانه به هر آنچه شبیه آیین شیعی است — را بر این امر بیفزاید تا دریابید چرا بسیاری

از اهل سنت به آرامی بخشی از میراث خود را واگذار کرده اند.

این مقاله یک استدلال را مطرح می کند و آن بر پایه زنجیره ای استوار است که هیچ مومنی در آن مناقشه نمی کند:

۱. محبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر هر مومنی واجب است.
۲. بخشی از محبت به آن حضرت، محبت به کسانی است که او دوستشان می داشت.
۳. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، امام حسین (علیه السلام) را آشکارا و عمیقاً، در برابر صحابه دوست می داشت — و کتب احادیث صحیح این امر را به تفصیل ثبت کرده اند.

۴. بنابراین، سوگواری برای حسین (علیه السلام) و بزرگداشت یاد او وام گیری فرقه گرایانه نیست، بلکه شعبه ای از محبت به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است.

آنچه در پی می آید، شواهد هر یک از حلقه های این زنجیره است که از قرآن، سنت با اسناد کاملاً معتبر و از سخنان همان علمای اهل سنت برگرفته شده است که نامشان بیش از همه برای بستن پرونده این موضوع به میان آورده می شود. در این بین، دو پرسش دیگر نیز مطرح می شود: چرا یادبودی که روزی تا این حد فراگیر بود، اخیراً کمرنگ شده

است و این یادبود — فراتر از اشک ها — چه چیزی برای آموختن داشت.

جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام سنی
نخستین نکته ای که باید از میان برداشت، یک سوء تفاهم مدرن است. اینکه دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) ویژگی مذهب تشیع است که اهل سنت صرفاً آن را تحمل می کنند. این ادعا فرسنگ ها با حقیقت فاصله دارد. محبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در بافتار قرآن تنیده شده، در سراسر سنت تکرار شده و در نوشته های تقریباً هر مرجع بزرگ سنی تجلیل شده است.

خالق متعال می فرماید:
«جز این نیست که خداوند می خواهد پلیدی را از شما، ای اهل بیت، بزدايد و شما را پاكِ پاك سازد» (الأحزاب ۳۳:۳۳).

این آیه ای نیست که اهل سنت آن را از راه دور بخوانند. در صحیح مسلم، عایشه (رضی الله عنها) توصیف می کند که چگونه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) امام حسن، امام حسنی حسین، حضرت علی و حضرت فاطمه (علیهم السلام) را در زیر عبای خود گرد آورد و سپس همین کلمات را تلاوت کرد — یعنی همان حدیث مشهور کساء (صحیح مسلم، ۲۴۲۴). به موجب عمل شخص پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، «اهل بیت» در

او از حسین است. اهل بصیرت معنوی دیرباز آن را پیشگویی خاموشی خوانده‌اند — اینکه آنچه حسین (علیه السلام) روزی برای آن خواهد ایستاد و به شهادت خواهد رسید، چیزی جز همان هدفی نبود که جدش (صلی الله علیه وسلم) برای آوردن آن مبعوث شده بود.

آن روایات را در خاطره نگاه دارید تا هول و هراس کربلا به روشنی آشکار شود. گلویی که در آن دشت تشنه ماند، متعلق به کودکی بود که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را بر دوش خود نهاده بود. پیکری که در خاک رها شد، همانی بود که جدش پیش از صحابه در آغوش کشیده بود.

در صحیح بخاری روایتی درباره آنچه با سر بریده او انجام شد وجود دارد. هنگامی که آن را نزد عیدالله بن زیاد آوردند، والی شروع به زدن چوب‌دستی بر دندان‌های مبارک کرد. صحابی کهنسالی که حاضر بود — کسی که پیش چشم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بزرگ شده بود — نتوانست تحمل کند و اعتراض کرد که این همان دهانی است که او دیده بود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را می‌پوسید (صحیح البخاری، ۳۷۴۸). لب‌هایی که آن ستمگر با چوب‌دستی آلوده کرد، همان لب‌هایی بود که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لبان خود را بر آن نهاده بود.

به همین دلیل است که قلب مؤمن

نزاع بر سر خلافت — مورد بحث قرار گیرد امری بنیانی در آن گم می‌شود. جوانمرد آن دشت صرفاً پسر علی (علیه السلام) یا فرزند فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نبود، بلکه نوه محبوب رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود.

بنگرید که سنت معتبر از آن محبت چه روایت کرده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را بر دوش‌های مبارک خود حمل می‌کرد و او و برادرش را «دو ریحانه‌ام در این دنیا» (صحیح البخاری، ۳۷۵۳) می‌نامید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سجده نمازش را به خاطر آنکه کودک بر پشتش سوار شده بود طولانی کرد و تازمانی که آن پسر پایین نیامد، سر از سجده برنداشت. او در خصوص آن دو روایتی که صحت آن تأیید شده فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت‌اند» (سنن الترمذی، ۳۷۶۸). و او حرمت آنان را به حرمت خود گره زد: «هر که آنان را دوست بدارد، مرا دوست دارد و هر که با آنان دشمنی کند، با من دشمنی کرده است» (سنن ابن ماجه، ۱۴۳). او حتی فراتر رفت. در روایتی که سند حسن ارزیابی شده است، سخنی گفت که هستی خود را به آن پسر پیوند داد: «حسین از من است و من از حسین» (سنن الترمذی، با سند حسن؛ همچنین، الأدب المفرد بخاری، ۳۶۴). نیمه نخست قابل انتظار است — حسین نواده او بود. اما نیمه دوم خیره‌کننده است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اعلام می‌کند که

آیه بالا شامل دو پسر نیز می‌شد. اینکه محبت به آنان را امری بیگانه با اسلام سنی بنماییم، به معنای انکار صحنه‌ای است که در اصل‌ترین کتاب اسلام سنی حفظ شده است.

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این وظیفه را به استنتاج وا گذاشت. در روایت زید بن ارقم (رضی الله عنه) در صحیح مسلم، در اواخر دوران حیات دنیوی‌اش، او خانواده‌اش را سه بار در یک نفس یاد کرد: «شما را به خدا درباره اهل بیتم یادآور می‌شوم؛ شما را به خدا درباره اهل بیتم یادآور می‌شوم؛ شما را به خدا درباره اهل بیتم یادآور می‌شوم» (صحیح مسلم، ۲۴۰۸).

تکرار سه‌باره چشمگیر است. این به سخنان مردی می‌ماند که پیش‌بینی می‌کرد نسل‌های بعدی اجازه خواهند داد سیاست و حزب‌گرایی، وظیفه‌ای را که او می‌خواست محکم در دل‌هایشان بنشیند، به حاشیه برانند.

هیچکدام از اینها اهل بیت (علیهم السلام) را معصوم نمی‌سازد و همچنین مجوزی برای اغراق در حق آنان نیست. موضع اهل سنت همواره موضعی متعادل بوده است؛ محبت بدون پرستش، تکریم بدون افراط و احترامی که به عنوان حق اعطا می‌شود نه به عنوان یک شعار.

حسین (علیه السلام) هرگز فردی معمولی نبود
اگر واقعه کربلا صرفاً به عنوان واقعه‌ای سیاسی — تلاشی ناکام برای رهبری و

*Jewels
of the
Ahlul
Bayt*



*The Life and Marriage of
FATIMAH AL-ZAHRAH*

و

*The Virtues of
ALI IBN ABI TALIB*



Available to purchase from <http://shop.ihrc.org> and www.amazon.co.uk

هرگز نتوانسته است کربلا را به عنوان واقعه‌ای از تاریخ باستان بایگانی کند.

«اما آیا این آیینی شیعی نیست؟»

اعتراض صادقانه

در اینجا خواننده صمیمی اهل سنت این پرسش را مطرح خواهد کرد که در پس تمام این ناآرامی‌ها نهفته است. اگر برای امام حسین (علیه السلام) سوگواری کنم، آیا به سمت تشیع متمایل نمی‌شوم؟ آیا دری به سوی بدعت نمی‌گشایم؟ این اعتراض مستحق پاسخی صریح است، نه پاسخی از سر شانه خالی کردن. و پاسخ بر روی تفاوت بین یادآوری و آیین، یعنی تفکیکی می‌چرخد که سکوت آن را مبهم ساخته است.

آنچه این مقاله خواستار آن است — یعنی محبت به حسین (علیه السلام)، اندوه بر شهادت او و تأمل در اهداف او — انحصار هیچ فرقه و مذهبی نیست. این امر پیام آشکار آیات و احادیثی است که پیشتر نقل شد. آنچه اهل سنت در طول تاریخ از پذیرش آن سرباز زده‌اند، قالب‌های آیینی افراطی است: آسیب رساندن به خویش، دشنام دادن به صحابه و بدل کردن سوگ به آیینی از شکوه و شکایت. مؤمن می‌تواند تمامی این موارد را رد کند و در عین حال، همچنان برای نوه پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بگریزد. طرد آیین‌های گروهی دیگر، دلیل موجهی برای واانهادن عاطفه‌ای نیست که خود پیامبر (صلی الله علیه و سلم) آن را در دل‌ها غرس کرده است.

اندوه آرام نیز «نوحه»ی ممنوعه نیست. سنت مرز بین این دو را به وضوح ترسیم می‌کند. هنگامی که فرزند خردسالش ابراهیم این جهان را وداع گفت، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) گریست و فرمود: «چشم می‌گرید و دل اندوهگین می‌شود، اما ما جز آنچه پروردگارمان را خشنود می‌کند، سخنی بر زبان نمی‌رانیم» (صحیح البخاری، ۱۳۰۳). اشک ریختن امری سنت‌منا است؛ آنچه شریعت منع کرده، فریاد کشیدن در برابر قضا و قدر، پاره کردن جامه‌ها و بر سر و صورت کوفتن است. اندوهی که در حدود مرزهایی بماند که خود پیامبر (صلی الله علیه و سلم) رعایت

می‌کرد، نمی‌تواند همان امری باشد که ایشان نهی فرموده است.

بنابراین، با واکاوی صادقانه، هراس منتسب به «رافضی» بودن رنگ می‌بازد. یک سنی که برای حسین (علیه السلام) سوگواری می‌کند، از هیچکس وام نمی‌گیرد. او دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که ابن کثیر، ذهبی و ابن جوزی انجام دادند — علمایی کاملاً سنی‌مذهب که در کتاب‌های خود بر این مصیبت گریستند بدون آنکه لحظه‌ای از سنی بودن دست بردارند.

عاشورای پیش از کربلا و پس از آن

برخی تلاش می‌کنند جهت این روز را به تمامی تغییر دهند. آنان خاطرنشان می‌کنند که عاشورای بسیار پیش از کربلا نیز روزی مقدس بوده است. و چنین نیز بود. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) روز دهم محرم را روزه می‌گرفت و آموزش می‌داد که این روز نشانگر نجات موسی (علیه السلام) و قومش از جنگ فرعون است. هیچ سنی‌ای در این امر مناقشه نمی‌کند و این روزه گرفتن همچنان سنتی محبوب باقی مانده است.

**کلویی که در آن دشت تشنه ماند،
متعلق به کودکی بود که پیامبر
(صلی الله علیه و سلم) او را بر دوش
خود نهاده بود و پیکری که در خاک
رها شد، همانی بود که جدش پیش
از صحابه در آغوش کشیده بود**

اما آن قدسیت پیشین، رویدادهای پسین را سترده نمی‌سازد. دهه‌ها بعد، در همان روز، نوه پیامبر (صلی الله علیه و سلم) همراه با خانواده و یارانش در پیرامون او به شهادت رسیدند. تاریخ لایه لایه معنا می‌آفریند؛ آن را بازنویسی یا حذف نمی‌کند. روزه گرفتن عاشورا به شیوه‌ای که سنت آموزش می‌دهد و به یاد آوردن حسین (علیه السلام) با اندوه، با یکدیگر در تضاد نیستند. آنها بدون

کوچک‌ترین تناقضی در کنار هم جای می‌گیرند.

بیت المقدس قیاس طبیعی این ماجراست. قدسیت آن با هر بار که پیامبری پس از آن گام بر خاکش نهاد، رنگ نباخت؛ بلکه هر رویداد مقدسی بر عمق آن افزود. عاشورا نیز چنین است. عاشورا پیش از کربلا مبارک بود و پس از کربلا نیز بار معنایی مضاعفی را برای هر دلی که به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) پیوند خورده است، به همراه دارد.

گواهی علمای اهل سنت

این ادعا که یادبود کربلا با سنت گرایی بیگانه است، در رویارویی با خود میراث مکتوب اهل سنت رنگ می‌بازد. ابن جوزی، خطیب و مورخ بزرگ حنبلی، از این مصیبت با اندوهی آشکار سخن گفت و کسانی را که تلاش می‌کردند عاشورا را به روز جشن و سرور مبدل سازند، ملامت کرد. ابن کثیر در «البدائنه و النهایه»، وقایع را با اندوهی نمایان روایت می‌کند و مکرراً از خداوند برای حسین (علیه السلام) طلب رحمت می‌کند. ذهبی، سرآمد نقد حدیث، حسین (علیه السلام) را در «سیر اعلام النبلاء» «امام شریف شهید» نام می‌نهد و در واژگان ذهبی سطح بالاتری از احترام به سختی یافت می‌شود.

گویاترین گواه، همان کسی است که بیش از همه برای بستن پرونده این موضوع به میدان آورده می‌شود. ابن تیمیه به‌طور مرتب از سوی کسانی نقل قول می‌شود که می‌خواهند اهل سنت سخن کمتری از کربلا به میان آورند. با این وجود، سخنان خود او جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد. او در «مجموع الفتاوی» بیان می‌کند که تردیدی نیست که حسین (علیه السلام) و گروهی از خانواده‌اش به ناحق کشته شدند، اینکه قتل او از بزرگ‌ترین فجایع بود و اینکه قاتلان او بدترین مخلوقات در پیشگاه خداوند هستند (مجموع الفتاوی، ۳: ۴۱۱). او در جایی دیگر از همین مجموعه، لعنت خدا را نثار کسانی می‌کند که او را کشتند یا از این واقعه خشنود شدند (۴: ۴۸۷).

دقت ورزیدن در این زمینه ارزشمند

برای حفظ عبادت در چارچوب سنت بود. و نکته‌ای واقعی در درون آن نهفته است — کربلا نباید به عینک واحدی بدل شود که مؤمن از منظر آن سراسر تاریخ اسلام را قرائت می‌کند. با این حال، بین هرس کردن افراط و از ریشه کندن حافظه، فاصله از زمین تا آسمان است و در بسیاری از مناطق، این خود حافظه است که به یاد فراموشی سپرده شده است. گواه این مدعا، شهادت سالخوردگان است. در سراسر پاکستان، هند، عراق، مصر و بخش‌هایی از سوریه، اهل سنت مسن از ماه محرمی سخن می‌گویند که به مراتب غنی‌تر از محرمی است که نوه‌هایشان می‌شناسند. آنچه یک سنت زنده یکپارچه روزی بر دوش می‌کشید، اکنون تنها به دوش این گزازه زبانی «ما حسین (علیه‌السلام) را دوست داریم» واگذار شده است.

بدین ترتیب، چرخه تناقض کامل می‌شود. برخی از اهل سنت در تلاش فرساینده برای شبیه نبودن به یک گروه خاص، میراثی را وانهادند که متعلق به خود آنان بود. احساس ناراحتی و ناخوشایندی، امری نوپدید است؛ اما یادآوری، سنتی دیرینه است. هر تفسیر دیگری که در کار باشد، فراموشی پدیده‌ای نوظهور است — و از میان تمامی درس‌هایی که یک جامعه می‌تواند با سهل‌انگاری از دست بدهد، آموزه‌ای که کربلا برای انتقال آن وجود دارد، واپسین چیزی است که باید به از دست دادن آن تن دهد.

آوای اولیاء و شاعران

علما برهان را تمام کردند، اما در درازنای قرون، این دل‌باختگان پروردگار بودند که روح کربلا را زنده نگاه داشتند و آن را در قالب شعر به هر سرزمین سنی‌نشینی که مصلحان هنوز به آن نرسیده بودند، انتقال دادند. این قلمرو، ساحت اسناد و اعتبارسنجی نیست؛ بلکه زبان دل است و باید بدینسان نیز خوانده شود. با این وجود، اولیاء و شاعران این امت در گذر قرن‌ها و قاره‌ها، بارها و بارها به سوی حسین (علیه‌السلام) بازگشته‌اند.

مولانا جلال‌الدین بلخی می‌پرسد

ترغیب شدند تا این رویه را ترک کنند. مصلحان، در بیشتر موارد، منکر این نشدند که کربلا یک فاجعه بوده است؛ بلکه استدلال می‌کردند که آنها در حال زدودن پیرایه‌ها و احیای سنتی خالص‌تر هستند — سنتی که حسین (علیه‌السلام) را بدون افراط آیینی تکریم می‌کند و اجازه نمی‌دهد که تنها یک واقعه، سراسر تاریخ اسلام را تحت الشعاع قرار دهد.

بر این تغییر کلامی، تحولی سیاسی نیز پیوند خورد. پس از سال ۱۹۷۹، رقابت بین عربستان سعودی و ایران انقلابی، دمای فرقه‌گرایی را به شدت بالا برد و کربلا — که دیرزمانی نماد مقاومت در برابر قدرت ستمگر بود — در این بین در گیر شد.

**موضوع چه زمانی تغییر کرد؟
عمدتاً قرن بیستم؛ با گسترش
جریان‌های اصلاح طلب سلفی —
از طریق مدارس و حوزه‌های
علمیه، چاپ ارزان قیمت، تلویزیون
ماهواره‌ای و شبکه‌های دارای
پشتیبانی مالی — بسیاری از رسوم
محرم بازتعریف شدند**

سوگواری بیش از حد آشکار برای حسین (علیه‌السلام) اکنون می‌توانست به گونه‌ای جلوه‌گر شود که گویی فرد جانب طرف مقابل را گرفته است. نهادهای مذهبی در برخی بخش‌ها قرائت‌هایی را ترویج دادند که به آرامی اهمیت کربلا را کوچک می‌شمرد و با دلدادگی به اهل بیت (علیهم‌السلام) مخالفت می‌کرد. مورخان و ناظران منطقه این الگو و همچنین دستاورد مطلوب آن یعنی توجه کمتر به رنج خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، بررسی و موشکافی کمتر حاکمان مسبب آن، و تضعیف جایگاه داستان کربلا در تخیل اهل سنت را یادآور شده‌اند. بخش عمده‌ای از انگیزه اصلاح‌طلبانه، هراسی واقعی از افراط و اراده‌ای اصرار

است، زیرا دقت متقاعدکننده است. ابن تیمیه مجالس سوگواری را تأیید نکرد و نسبت به آیینی کردن سوگ هشدار داد. اما در دو نکته‌ای که در اینجا اهمیت دارد، او نمی‌توانست از این شفاف‌تر بوده باشد: عظمت جنایت و شرافت حسین (علیه‌السلام). این الگو در سراسر پژوهش‌های اهل سنت جریان دارد. علما در چگونگی یادآوری کربلا اختلاف نظر داشتند؛ اما هرگز در بزرگی آنچه انجام شد یا در جایگاه کسی که این فاجعه بر او رفت، اختلاف نظر نداشتند.

فراموشی، امری نوظهور است

اگر کمی به عقب گام برداریم، نکته عجیب این نیست که برخی مسلمانان کربلا را به یاد می‌آورند؛ بلکه این است که دیگران آموخته‌اند آن را فراموش کنند. در بیشتر تاریخ اسلام، یادآوری حسین (علیه‌السلام) صرفاً بخشی و البته نه بخشی آرام و بی‌صدا از چشم‌انداز سنی بود. در سرزمین‌های عثمانی، در هند مغولی و پیش از مغول، در سراسر شمال آفریقا و در درون طرائق صوفیه، دهم محرم با خود خطابه، مرثیه و مجالس اندوهی را به همراه داشت که هیچکس آن را با تشیع اشتباه نمی‌گرفت. شاعران سنی برای نوه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مرثیه می‌سرودند؛ خطابان سنی کربلا را از فراز منابر بازگو می‌کردند و خانوارهای معمولی سنی این روز را گرامی می‌داشتند. به‌ویژه در شبه‌قاره هند، این امر برای قرن‌ها بافت دینداری سنی را تشکیل می‌داد و طرائق صوفیه کربلا را به عنوان درسی پایدار در باب فداکاری، عدالت و سر باز زدن از استبداد تلقی می‌کردند.

پس موضوع چه زمانی تغییر کرد؟ عمدتاً قرن بیستم. با گسترش جریان‌های اصلاح طلب سلفی — از طریق مدارس و حوزه‌های علمیه، چاپ ارزان قیمت، تلویزیون ماهواره‌ای و شبکه‌های دارای پشتیبانی مالی — بسیاری از رسوم محرم بازتعریف شدند. آنچه یادآوری معمولی سنی بود، اکنون به عنوان «بدعت» مورد سوءظن قرار گرفت یا به عنوان تقلید از شیعه طرد شد. جوامعی که نسل اندر نسل کربلا را گرامی داشته بودند،

و بنیان راستین گواهی توحید می خواند. با این توصیف، معنای کل کربلا دگرگون می شود و از این طریق، ما به پرستی می رسیم که این جستار در حال چرخیدن پیرامون آن بوده است.

فرا تر از سوگواری

ما از اشک ها دفاع کردیم و اشک ها سزاوار این دفاع هستند. با این وجود، اشک درگاه است نه مقصد — و ژرف ترین صداها در این سنت همواره بر این نکته پافشاری کرده اند که توقف در مقام اندوه، به معنای از دست دادن غایت کربلا است. آنان بر این باورند که محبت به حسین (علیه السلام) کمتر با گریستن به اثبات می رسد و بیشتر در گرو شبیه شدن به اوست: استوار، راست قامت، شجاع و خرسند به تقدیر الهی.

با آنچه حسین (علیه السلام) عملاً قصد انجامش را داشت، آغاز کنیم. او در جستجوی مرگ به سوی کربلا نداشت. او در جستجوی خشنودی خداوند بود. او تن در نمی داد که دست خویش — دست نوه پیامبر (صلی الله علیه و سلم) — را به نشانه مشروعیت بخشی به حکومتی فاسد و ستمگر دراز کند، و زمانی که اطاعت از خداوند با امنیت شخصی اش تلاقی پیدا کرد، اطاعت را برگزید و فرجام کار را به پروردگار خویش سپرد. این، سلوک مردی نیست که در پی تصاحب تاج و تخت باشد و رفتار کسی نیست

است. و زاهدان متقدم، همچون غزالی، دریافتند که یادبود فداکاری های نیکان، قلب سخت را نرم کرده و بیدار می سازد — و در سراسر تاریخ اسلام، فداکاری اندکی را می توان یافت که مقامی فراتر از این داشته باشد.

این دلدادگی در هیچ کجا سوزناک تر از شبه قاره ای نبود که اصلاح طلبان بعدها سردش ساختند. برجسته ترین بیت ها، همان رباعی دیرینه ای است که در طریقت چشتیه زمزمه می شود و به خواجه معین الدین چشتی منتسب است؛ همان عارف سنی حنفی در اجمیر که آرامگاهش هنوز صدها هزار زائر سنی را به سوی خود می کشد:

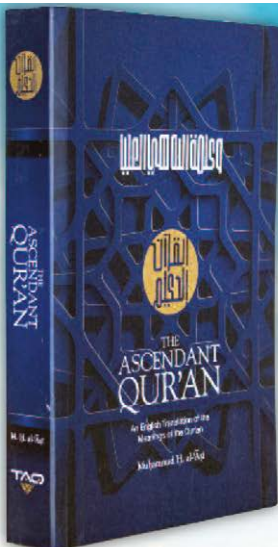
**شاه است حسین، پادشاه است حسین
دین است حسین، دین پناه است حسین
سر داد و نداد دست در دست یزید
حقا که بنای لاله است حسین**

همچون بسیاری از سروده های موجود در دیوان های عرفانی، این ابیات نیز بیشتر جنبه انتسابی دارند تا مستند و مکتوب؛ اما این اشعار، شکل دهنده شیوه درک نسل های اهل سنت در شبه قاره از واقعه کربلا بوده اند و پیامی را بازگو می کنند که هیچگاه از عهده اشک های خالی بر نمی آمد. عارف بر شکست سوگواری نمی کند، بلکه پیروزی را ارج می گذارد. او حسین (علیه السلام) را پناهگاه دین — دین پناه —

جهان در کجا می تواند اندوهی هم سنگ با اندوه حسین (علیه السلام)، یا جانی همتا با جان او بیابد — و کربلا را نه در کسوت یک شکست، بلکه به سان پیروزی روح بر قدرت عریان تبیین می کند. فریدالدین عطار نیشابوری، تمنای تن دادن به تیغ شمشیرها را — اگر دین خالص محمد (صلی الله علیه و سلم) جز از این طریق راه بقا نمی داشت — از زبان حسین (علیه السلام) بیان می کند [اگر چه عطار اشعار مهمی درباره امام حسین (ع) دارد، اما استناد فوق یک خطای معروف است]. [این بیتی از یک شعر عرفانی است و نقل قول تاریخی به شمار نمی آید، اما بازتاب دهنده نحوه درک مسلمانان از آن فداکاری نه به عنوان دست اندازی به قدرت، بلکه در قالب تسلیم همه چیز در راه حراست از آموزه های پیامبر (صلی الله علیه و سلم) است.

عبدالرحمن جامی شگفت زده است که چگونه شاهان با قربانی کردن دیگران به تاج و تخت خود چنگ می زنند، در حالی که حسین (علیه السلام) سر خویش را بخشید و تاجی را به کف آورد که هرگز کدر نمی شود.

نزدیک تر به عصر ما، عالم هندی و دلباخته راستین اهل بیت، احمد رضا خان، مکرراً نگاهیست که تعلق خاطر به حسین (علیه السلام) جدایی ناپذیر از تعلق خاطر به پیامبر (صلی الله علیه و سلم)



The Ascendant Qur'an:

An English Translation of the Meaning of the Qur'an by Imam Muhammad al-Asi

This highly accessible work comes without the Arabic text and is deliberately conveyed in terms for those unfamiliar with Islamic concepts. It is perfect for anyone who want to know more about Islam through its Holy Book, from any background.

Help spread the word.

Available from **shop.ihrc.org**



که به استقبال شهادت بشتابد. این، منش انسانی است که تصمیم گرفته است برخی ارزش‌ها به مراتب گران‌بها تر از بقا باشند.

و نکته اصلی همین جاست که اغلب از نظر پنهان می‌ماند. کربلا نبرد نبود که حسین (علیه‌السلام) به سبب کمبود حق یا شجاعت آن را باخته باشد. اگر اراده الهی بر این تعلق می‌گرفت که او پیروزی دنیوی به دست آورد، چاه‌های آب هرگز خشک نمی‌شدند، هیچ شمشیری به او نمی‌رسید و خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در امان می‌ماندند. پیروزی هرگز فراتر از قدرت آن کسی نبود که حسین بندگی‌اش را می‌کرد. اینکه این پیروزی دریغ شد، دقیقاً همان نکته‌ای است که معنای واقعه را بر ما آشکار می‌سازد. پیروزی کربلا هرگز قرار نبود با وسعت قلمرو یا تعیین اینکه چه کسی به هنگام غروب آفتاب میداندار است، سنجیده شود. پیروزی آن، خود این ایستادگی و آنچه‌ای بود که این ایستادگی حفظ کرد.

به همین دلیل است که اهل حقیقت — عارفان — شهید کربلا را نه به سان مردی مغلوب حوادث، بلکه به عنوان بنده‌ای می‌نگرند که با چشمانی باز به استقبال رویدادها رفت. آنان رنج را انکار نمی‌کنند و از زشتی ستم نمی‌کاهند؛ بلکه بر این باورند که ظلم روا داشته شده، امری هولناک بوده است. با این حال، در صبر حسین (علیه‌السلام)، یقین او و خشنودی‌اش از تقدیر الهی، عالی‌ترین مراتب بندگی خدا را می‌بینند — جانی چنان تسلیم یافته که حتی از دست دادن همه چیز نیز نتوانست او را از پروردگارش جدا سازد. به همین سبب، بسیاری از عارفان نسبت به هرگونه سوگواری‌ای هشدار داده‌اند که به اعتراض علیه اراده الهی منتهی شود، یا در اندوه محض درجا بزنند و فراتر نروند. آنان آموختند که بر ستم رفته بگریزد؛ اما مقام رفیعی را که خداوند او را به آن برکشید، تکریم کنید و به پیروزی‌ای که به واسطه او تحقق یافت، شادمان باشید. چرا که این ایستادگی حقیقتاً چیزی را محافظت کرد — و این محافظت تنها

به زمانه خود محدود نماند. حسین (علیه‌السلام) با امتناع از تبرک بخشیدن به استبداد با اعتبار خون پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، ضمیر امت را برای هر نسلی که از پی آمد، صیانت کرد. او نمونه‌ای جاودانه در حافظه قوم خویش به یادگار گذاشت و آن اینکه مشروعیت را نمی‌توان با زور تحمیل کرد، حقانیت با اراده قدرتمندان تعیین نمی‌شود و مؤمن می‌تواند تقریباً تنها و با این حال، در کنار خدا بایستد. هر دوران پس از این واقعه، «یزید» خود را داشته است — آن لحظه خاصی که آسایش، امنیت یا همرنگی با جماعت انسان را به یک سو و وجدان به سوی دیگری می‌کشد. کربلا پاسخی است که امت اسلام برای آن لحظات در آستین نگه می‌دارد. کثرت اعداد، حقیقتی را اثبات نمی‌کند؛ بقا بالاترین خیر نیست و کرامت با این امر که در پایان روز چه کسی میداندار است، رقم نمی‌خورد.

به همین دلیل است که نام او از مردانی که او را به شهادت رساندند، فراتر و ماندگارتر شد. تخت‌ها فروپاشیدند، سلسله‌ها به پایان رسیدند، حاکمان در حاشیه تاریخ محو شدند — و نوه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) همچنان به نیک‌نامی یاد می‌شود، چرا که او نماد هر آن چیزی است که خریدنی نیست. توده مردم به کربلا می‌نگرند و می‌پرسند چه چیزی از حسین (علیه‌السلام) سلب شد ولی مقربانش به همان دشت می‌نگرند و می‌پرسند چه چیزی به او اعطا شد. هر دو به یک خون در یک شن‌زار چشم دوخته‌اند؛ اما تنها یکی از آنان آن را درک کرده است.

نتیجه‌گیری

فاجعه کربلا ملک طلق هیچ فرقه یا سرزمینی نیست. این اندوهی اسلامی است که کل امت اسلام در آن اشتراک دارند. یادآوری آن به معنای پشت کردن به اصول اهل سنت نیست، بلکه به معنای زندگی کردن بر اساس برخی از ژرف‌ترین تعهدات آنان است — و یاد کردن درست از آن، نه به معنای غرق شدن در اندوه، بلکه طلبیده شدن به واسطه آن است.

بزرگ‌ترین علمای اهل سنت، حافظان حدیث، فقیهان، اولیاء و شاعران هرگز بین پابندی استوار به عقیده سنی و عشق ورزیدن بی‌قید و شرط به حسین (علیه‌السلام) تضادی احساس نکرده‌اند. آنان بر او سوگواری کردند، درباره‌اش نوشتند، ستایشش کردند و خاطره‌اش را به نسل‌های بعد انتقال دادند. آنان می‌دانستند که انسان نمی‌تواند پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را به حق دوست بدارد، در حالی که از رنج کسانی که او پیش از همه دوستانش می‌داشت، روی برتابد.

در نهایت، استدلال پیش‌رو به همان اندازه که انکارناپذیر است، ساده نیز هست. اگر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) حسین (علیه‌السلام) را دوست می‌داشت، مؤمن نیز او را دوست می‌دارد. اگر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود «حسین از من است»، پس آنچه حسین (علیه‌السلام) برای آن ایستاد، چیزی نیست که مؤمن بتواند از آن فاصله بگیرد. و اگر قتل حسین (علیه‌السلام) قلب نیکان را طی سیزده قرن شکست، در حالی که امتناع او از سر فرود آوردن در برابر استبداد، ستون دین را دقیقاً به همان میزان استوار ساخت، پس یاد کردن کربلا نه نشانه تفرقه و نه حتی زیاده‌روی در سوگواری است. بلکه نشانه آن است که قلب هنوز احساس دارد — و هرگاه که زمانه اقتضا کند، این ستون همچنان می‌تواند راست قامت بایستد.

سید امجد حسین، دانش‌پژوه دیرینه

اسلام، دلبسته محبت پیامبر مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، اهل بیت (علیهم‌السلام) و میراث معنوی اسلام سنی است. نوشته‌های او خواستار بازگشت به اخلاص، فروتنی، ادب و محبت به عنوان بنیان‌های تقرب به پروردگار است. مقالات بیشتری از او را می‌توان در پایگاه muhasabah.org مطالعه کرد. آخرین کتاب او با عنوان پیوند عمیق: احیای محبت ما نسبت به اهل بیت (علیهم‌السلام)، هم‌اکنون در دسترس است.

مردد بودن: مسلمان روان گسیخته

همزمان با استمرار جنگ و نسل کشی در جنوب غرب آسیا، صاحب مستقیم بلهر مسلمانان ساکن در غرب را به چالش می کشد. قطب نمای اخلاقی آنها دقیقاً کجاست. بلهر با کالبدشکافی واکنش های مسکوت مانده گروه ها و جنبش های تحت رهبری مسلمانان، روان شناسی افراد و گروه هایی را واکاوی می کند که پایبندی شان به اسلام، هر چند پرهیا هو و ظاهر نما، روز به روز بیشتر رنگ و بوی سکولار به خود می گیرد.

تنها پرسشی که جنگ علیه ایران باید در کانون توجه قرار می داد این است که شما طرف چه کسی هستید؟ برای مسلمانان پاسخ این پرسش باید بدیهی و بدون چون و چرا باشد، اما افسوس که چنین نیست. منظورم در اینجا دولت های منافقی نیست که توسط استعمارگران پیشین در سرزمین های اسلامی منصوب شده اند و سرسپردگی شان به مدافعان غیرمسلمان تا بدان جا پیش می رود که در نمونه ای اخیر، به نیروی نظامی رژیم اسرائیل اجازه داده اند یک سامانه گنبد آهنین را در داخل امارات متحده عربی پیاده کنند - نیازی به یادآوری نیست که این وضعیت چندان طول نکشید.

سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۹: «کسانی که کافران را به جای مؤمنان، اولیای خود انتخاب می کنند؛ آیا عزت را نزد آنان می جویند، در حالی که تمام عزت از آن خداست؟»

تمرکز در این مقاله بر افراد عادی همچون من و شما هم در شرق (که امروزه بیش از پیش از آن با عنوان جنوب جهانی یاد می شود) و هم در غرب (در حالی که بسیاری از مردمان شرق با هر هزینه ای مشتاق مهاجرت به آن هستند) است.

در مقدمه اثرم با عنوان «اسلام مفهومی» این فرض را مطرح کرده ام که «بیشترین کتاب های آموزشی درباره

اسلام به ما می گویند اسلام یک سبک زندگی است. کوتاه ترین آزمون واقعیت به ما نشان می دهد سبک زندگی مسلمانان امروز توسط انبوهی از دیگر عوامل شکل گرفته و اسلام صرفاً به عنوان مؤلفه ای الحاقی به آن اضافه شده است. این تناقض آشکار، مفهوم اسلام اصیل را یا به گذشته تبعید کرده است - به عنوان نمونه ای تاریخی ستایش شده اما از دست رفته از روزگار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و یارانش - و یا به آینده فرستاده است - به عنوان رؤیایی آرمان شهری برای بازگشت به عصر طلایی «وقتی که مهدی (عج) می آید». هیچ یک از این دو، تسلی یا امید چنانی برای مسلمانی که با اینجا و اکنون دست و پنجه نرم می کند، به ارمان نمی آورد.

نخست، جریانی فرقه گرا وجود دارد؛ مانند آنانی که به اصطلاح «انقلاب شکوهمند» در سوریه را ظاهراً غافل از این واقعیت تشویق کردند که این امر به اشغال بخش بزرگی از سرزمین این کشور توسط رژیم اسرائیل انجامید و خط تدارکاتی مقاومت در لبنان را قطع کرد؛ وضعیتی که جان هیوود، نویسنده و شاعر انگلیسی در سال ۱۵۴۶ آن را چنین توصیف کرده است: «چه کسی کمتر یا کورتر از آن است که از روی اراده نمی شنود و نمی بیند». آنها

در برابر رنج مسلمانان در ایران یا لبنان بی تفاوت باقی می مانند، چرا که به هر روی از فرقه نادرستی هستند. آنها با پرخاشگری خصمانه خود نسبت به دیگر مسلمانان، کمبود شهادت طلبی و شجاعت برای تغییر زندگی پیش پافتاده خود را جبران می کنند؛ زندگی روزمره ای که در آن می خواهند از نردبان مادی گرایانه موفقیت ادراک شده بالاتر بروند. در حالی که به آرامی شمار هرچه بیشتری از مسلمانان بیدار می شوند و این حقیقت را که دهه هاست دارم بیان می کنم درمی یابند که القاعده و داعش عوامل برانداز حامی امپراتوری صهیونیستی - آمریکایی هستند، همچنان شمار زیادی از پیروان ساده لوح باقی مانده اند که ایدئولوژی تحریف شده آنها را می پذیرند؛ صرفاً به این دلیل که این ایدئولوژی در جهانی که در آن گم گشته و بی مقدارند، میزان مشخصی از قطعیت و اهمیت را برایشان فراهم می کند. ضرب المثلی وجود دارد که می گوید تعصب نشانه ای از تردید سرکوب شده است.

با این حال، نگران کننده تر از آنها، مسلمان معمولی ای است که اصولاً با آرمان مقاومت همدردی می کند، اما برای ازدست دادن رفاه محدودی که موفق به کسب آن شده است، بیم دارد. از نظر چنین افرادی، افزایش هزینه های زندگی

که ناشی از افزایش بهای سوخت است، بسیار نگران کننده تر از این است که آیا آمریکا از طریق راهبرد جنگی اش که شامل فشار اقتصادی نیز می شود، در حال کوچک شدن است یا خیر. جنگ، چه در غزه، لبنان یا ایران، همچنان موضوعی حاشیه ای باقی می ماند. آنها برای «آنان» آرزوی سلامتی می کنند، اما دغدغه اصلی شان تلاش برای حفظ سطح استاندارد زندگی خودشان است و هرگونه اندیشه ای مبنی بر فداکاری در راه یک هدف والا تر را به دور می اندازند. این همان گروهی هستند که من آنها را «مسلمان روان گسیخته» می نامم.

اسکیزوفرنی (روان گسیختگی) اختلال روانی مزمن و شدیدی است که با اختلال در تفکر، ادراک و رفتار شناخته می شود و اغلب شامل توهم و هذیان است. از جمله علائم آن عبارتند از تفکر آشفته، گفتار نامنسجم، رفتار عجیب و غریب، کاهش بروز هیجان، فقدان انگیزه، گوشه گیری اجتماعی، کاهش انرژی، مشکل در تمرکز، مسائل حافظه و دشواری در پردازش اطلاعات. درک عامیانه رایج از روان گسیختگی همان چیزی است که امروزه «اختلال هویت تجزیه ای» نامیده می شود که پیش تر به آن اختلال شخصیت چندگانه می گفتند و وضعیت پیچیده ای از سلامت روان است که در آن هویت یک فرد به دو یا چند شخصیت جایگزین مجزا تکه تکه می شود. گفته می شود این عارضه عمدتاً ناشی از فجایع یا آسیب روانی در دوران اوایل کودکی است.

در بین مسلمانانی که در جوامع غربی جامعه پذیر شده اند، اینکه در برابر افراد مختلف و در موقعیت های گوناگون، نقش های متفاوتی ایفا کنند، رفتاری است که در سنن پایین آموخته می شود. دختر مسلمانی که به محض ورود به دروازه مدرسه روسری اش را برمی دارد، پسر مسلمانی که در خانه به زبان اردو ادب به خرج می دهد و در مدرسه در فحاشی به زبان انگلیسی سرآمد است و غیره. اینها بعدها به بزرگسالی تبدیل می شوند که در خانه یک «رجا» (فرمانروا) و در محیط کار یک برده است. اسلام هم به پناهگاه و هم به نماد

موقعیت اجتماعی بدل می شود، در حالی که بیشتر زندگی روزمره توسط قوانین جامعه پیرامونی اداره می شود. مشکلات زمانی سر برمی آورند که این دو جهان با یکدیگر مواجه می شوند؛ هنگامی که جامعه غیرمسلمان ناچار شود با یک واقعیت اسلامی روبه رو شود و مسلمان روان گسیخته مجبور گردد آشکارا موضع گیری کند و طرفی را برگزیند. در بیشتر مواقع، او تصمیم می گیرد از «ارزش های» جامعه ای که از آن حمایت می کند دفاع کند و از ارزش های اسلام — که آنها را نامتعارف یا افراطی می پندارد — فاصله بگیرد. اسلام تنها زمانی به کار او می آید که منافع مستقیم داشته باشد، نه زمانی که موجب بروز تعارض شود.

در بین مسلمانانی که در جوامع غربی جامعه پذیر شده اند، برخی در ادامه به طور کامل سکولاریسم را می پذیرند و برخی دیگر به درجات مختلف به عمل به اسلام ادامه می دهند؛ این گروه اخیر به سرعت می آموزند که برای توجیه اینکه چرا اجازه نمی دهند مطالبات اجتماعی و سیاسی دینشان آنها را به کنشگری ترغیب کند، بهانه تراسی هایی می کنند

سوره حج (۲۲)، آیات ۱۱ تا ۱۳: «و از بین مردم کسی است که خدا را در لبه [و به گونه ای ناپایدار] می پرستد؛ پس اگر خیری به او برسد، بدان آرام گیرد و چون آزمایشی به او رسد، روی برتابد؛ او دنیا و آخرت را از دست داده است؛ این همان زیان آشکار است. او به جای خدا چیزی را می خواند که نه به او زیان می رساند و نه سودی؛ این همان گمراهی دور و دراز است. کسی را می خواند که زیانش از سودش به او نزدیک تر است؛ چه بد سرور و چه بد هم نشینی».

این آیات به خوبی وضعیت بخش

بزرگی از مسلمانان امروز را خلاصه می کنند و عدم کارآمدی آشکار و ناتوانی آنها در کنشگری را تبیین می کنند. برخلاف نفاق که بیماری دل است، وضعیت کنونی مسلمانان با آشفتگی ذهن قابل توضیح است. از آنجا که این افراد تمام عمر خود را در غرب زیسته اند یا آرزوی زیستن در آن را در سر دارند، ذهنشان توسط غرب استعمار شده است. بدون استعمارزدایی ذهن، رهایی نامحتمل است.

در بین مسلمانانی که در جوامع غربی جامعه پذیر شده اند، برخی در ادامه به طور کامل سکولاریسم را می پذیرند و برخی دیگر به درجات مختلف به عمل به اسلام ادامه می دهند. این گروه اخیر به سرعت می آموزند که برای توجیه اینکه چرا اجازه نمی دهند مطالبات اجتماعی و سیاسی دینشان آنها را به کنشگری ترغیب کند، بهانه تراسی هایی شبیه به این می کنند که باید در مسیر سیاسی پیش برویم، باید از موضع قدرت عمل کنیم، زمانی می توانیم تغییری ایجاد کنیم که پایگاهی در درون جامعه به دست آوریم و برای کسانی که از قدرت تهی هستند کاری جز دعا کردن ساخته نیست. این فهرست طولانی است. در هر مرحله، مانع دیگری وجود دارد که باید پیش از آنکه وجدان انسان بیدار شود، از سر راه برداشته شود. به نظر می رسد زمان هرگز کاملاً مناسب نیست. در واقع، رویدادهایی که کنشگری را الزامی می کنند، نامطلوب و دست و پاگیرند. چرا آنها [در اشاره به ایران] باید جنگی را به راه اندازند در حالی که راه های دیگری نیز پیش رویشان گشوده بود؟

سوره نساء (۴)، آیه ۷۵: «و شما را چه شده است که در راه خدا و در راه مستضعفان از مردان و زنان و کودکان نمی جنگید؛ همان کسانی که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستمگرند بیرون آور و از سوی خود برای ما سرپرستی قرار ده و از سوی خود برای ما یآوری مقرر فرما؟»

البته بهانه های موجهی نیز وجود دارد. آیات ۹۸ و ۹۹ از همان سوره چنین می فرماید: «مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره ای ندارند و

راهی نمی‌یابند. امیدی هست که خدا از آنان درگذرد و خداوند عفوکننده و آمرزنده است» و سوره توبه (۹)، آیه ۹۱: «برضعیفان و بیماران و کسانی که چیزی برای انفاق نمی‌یابند، گناهی نیست، به شرط آنکه نسبت به خدا و پیامبرش خیرخواه باشند. بر نیکوکاران هیچ راه مواخذه‌ای نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است».

با این حال، وقتی یک زن بازنشسته ناتوان با به جان خریدن خطر بازداشت به خاطر اعتراض به ممنوعیت «اقدام برای فلسطین» — که یک گروه کنش مستقیم است و باز هم غالباً حامیانی غیرمسلمان دارد — شجاعتی بیشتر از یک مرد جوان نیرومند مسلمان از خود نشان می‌دهد، این امر مایه شرمساری جمعی ماست. هجرت عبارت است از دور شدن از بدی تباه‌کننده به مکانی که ایمان در آن شکوفا شود. گزینه جایگزین، جهاد با عمل یا گفتار است. هجرت هرگز به معنای تسلیم و انفعال نخواهد بود. بر اساس حدیث، بهترین نوع جهاد، گفتن سخن حق در برابر پیشوایی ستمگر است. گفتن سخن حق در برابر کانون‌های قدرت، نه اینکه پیش از گفتن حقیقت، برای کسب قدرت تلاش کردن.

در سال‌های اخیر، اصطلاح «مقاومت» رواج گسترده‌ای یافته است. مقاومت به معنای مخالفت با ظلم، ایستادگی در برابر بی‌عدالتی، سر باز زدن از وضعیت موجود و امتناع از عادی‌سازی امری است که توهینی به وجدان انسانی به شمار می‌رود. در غیاب «دولت اسلامی»، یعنی حریم حکومت اسلامی و جامعه‌ای که توسط ارزش‌های اسلامی هدایت و اداره شود، مقاومت بر مسلمانان واجب است. کسانی که در برابر باطل مقاومت نمی‌کنند، خود از یاری کنندگان آنند. به چالش نکشیدن یک روایت باطل به معنای ترویج آن با سکوت است.

چنان‌که در «اسلام مفهومی» خاطر نشان کردم «همچون موسی، ما در دنیای خیره‌کننده ساحران فرعون بزرگ شده‌ایم. همچون موسی، ما به ادعاهای آن بدگمانیم. اما برخلاف موسی، ما توانایی به چالش کشیدن جادوی آنها را نداریم، چرا که به جای افشا کردن

و کاستن از باطل دستاورد پرطمطراقشان، تلاش می‌کنیم با آنها رقابت کنیم یا در بازی خودشان بر آنها پیروز شویم. جادوی مدرن با چوب‌دستی و طناب جادو نمی‌شود، بلکه از طریق واژگان و تصاویر انتقال می‌یابد. واژگان قدرتمندند؛ خواه واژگان وحی باشند و خواه واژگان فریب. با این حال، این دو با یکدیگر برابر نیستند — یکی دیگری را می‌بلعد. از این رو، شکست دادن فریبکار در بازی خودش امری ناممکن است و صرفاً همه ما را به مدعیانی دروغین بدل می‌کند».

امت اسلامی به طور جمعی و در پی شرطی‌سازی نسلی استعماری، قطب‌نمای اخلاقی خود را از دست داده است؛ سه سال نسل‌کشی غزه که به صورت زنده پخش شده و رنج مسلمانان در سودان، برمه، سوریه و بی‌شمار مکان‌های دیگر واکنشی جمعی را بر نیانگیخته است

چنانکه پیامبر محبوبمان محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ما آموخت: «هر یک از شما منکری را دید، باید آن را با دست خود تغییر دهد و اگر نتوانست، با زبان خود و اگر نتوانست، با قلب خود — و این ضعیف‌ترین مرتبه ایمان است» (صحیح مسلم، به روایت ابوسعید خدری).

با نگاهی به پیرامون، به نظر می‌رسد که بیشتر مسلمانان امروز برای حفظ همان ضعیف‌ترین مرتبه ایمان نیز تقلا می‌کنند چرا که قلب‌هایشان چنان به برق و زر این دنیا عادت کرده است که برای خواستن واقعی تغییر دست‌وپا می‌زنند یا حتی به خاطر فداکاری‌هایی که این روند طلب می‌کند، از آن تغییر رویگردانند.

در سوی دیگر طیف، کنش مستقیم قرار دارد. تغییر وضعیت موجود با دستان خودمان. تنها شمار اندکی به آن سطح از تعهد ارتقا یافته‌اند. با این وجود، همه

ما باید شجاعت آن را داشته باشیم که سخن بگوییم و مطالبه عدالت کنیم. بیماری‌ای که امت اسلامی را گرفتار ساخته، درمان‌ناپذیر نیست. برای آنکه امت شفا یابد، اجزای تشکیل‌دهنده آن یعنی مسلمانان باید خود را به صورت فردی درمان کنند، دل‌هایشان را با حقیقت هماهنگ سازند، نیات خود را پالایش دهند و مشتاق استقرار حقیقت باشند و — اگرچه صرفاً به شکل معنوی — اما همشینی با کسانی را ارج نهند که در راه خدا می‌جنگند. هنگامی که پرسیده می‌شود در نبرد کنونی بین آزادی و ظلم در چه سویی قرار داریم، نباید هیچگونه تردیدی به خود راه داد.

امت اسلامی به طور جمعی و در پی شرطی‌سازی نسلی استعماری، قطب‌نمای اخلاقی خود را از دست داده است. سه سال نسل‌کشی غزه که به صورت زنده پخش شده و رنج مسلمانان در سودان، برمه، سوریه و بی‌شمار مکان‌های دیگر واکنشی جمعی را بر نیانگیخته است. رنج مسلمانان در سراسر جهان حتی با یک کلمه در خطبه روز عرفه در جریان حج امسال — یعنی همان روزی که درهای اجابت دعا گشوده است — یاد نشد (البته شاهزاده ولیعهد مورد اشاره قرار گرفت). وضعیت امروز ما شبیه زمانی است که صلیبیون پیش از به دست گرفتن امور توسط صلاح‌الدین ایوبی، فلسطین را اشغال کرده بودند. ما ممکن است حسرت رهبری قدرتمندتر یا حتی مهدی را در سر داشته باشیم، اما واقعیت این است که یک رهبر توانمند به پیروانی توانمند نیز نیاز دارد و این امر ما را به سطح فرد بازمی‌گرداند و گر نه در همان دسته‌ای قرار خواهیم گرفت که بنی‌اسرائیل بودند که سرسختانه از موسی، علیه‌السلام، سرپیچی کردند:

سوره مائده (۵)، آیه ۲۴: «گفتند: ای موسی، تا آنان در آنجا هستند، ما هرگز هرگز وارد آنجا نخواهیم شد؛ پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، که ما همین جا نشسته‌ایم».

بخشی از این مشکل به نحوه آموزش اسلام در عصر حاضر مربوط می‌شود؛ اسلامی که به عنوان مجموعه‌ای از مناسک، قواعد و مقررات

دهیم و چه کارهایی را نمی‌توانیم و چه چیزی مانع از انجام کارهایی می‌شود که می‌توانستیم انجام دهیم.

افراد متمرکز، جوامعی پویا پدید می‌آورند که برای ساختن جامعه‌ای عادلانه‌تر با یکدیگر همکاری می‌کنند. در طول تاریخ، فلسطین فشارسنجی بوده است که نشان می‌دهد آیا خداوند از بندگانش خشنود است یا خیر. خداوند امت را احیا کند و فلسطین را به آن بازگرداند و غده سرطان‌ای را که در آن گسترش یافته است، ریشه‌کن سازد. فلسطینیان فداکاری کرده‌اند و رنج کشیده‌اند تا امت شفا یابد. هنگامی که به مقاومت می‌پیوندیم، به فلسطین یاری نمی‌رسانیم، بلکه سرانجام به ندای فلسطین برای رهایی‌دن خویش لیسک می‌گوییم.

صاحب مستقیم بلهر یکی از اعضای مؤسس حزب اسلامی بریتانیا بود و به عنوان دبیرکل و سخنگوی آموزشی آن و همچنین سردبیر مجله این حزب با نام «عقل سلیم» فعالیت کرده است. او استاد زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه است و به عنوان مترجم و مفسر تجاری از طریق شرکت ترجمه شخصی خود در بریتانیا فعالیت می‌کند. از جمله آثار او می‌توان به بازنویسی ترجمه‌های قرآن محمد پیکتال و یوسف علی به انگلیسی مدرن و همچنین ترجمه شخصی قرآن خود به «انگلیسی ساده» اشاره کرد که همگی توسط مؤسسه «آی‌دی‌سی‌آی» در بیرمنگام منتشر شده‌اند.

با این حال، اغلب درمی‌یابیم که همان قبیله توسط یک مرز ملی دلخواه از یکدیگر جدا شده و تحت آموزش‌های عقیدتی قرار گرفته‌اند تا هویت ملی خود را بالاتر از تعلق خاطر طبیعی‌شان گرامی بدارند.

و سپس اینترنت وجود دارد که به اجازه می‌دهد با گذاشتن نظری در اینجا و آنجا، وجدان خود را آسوده کنیم، بدون آنکه هرگز مجبور باشیم در نبردهای دنیای واقعی بین حق و باطل درگیر شویم و در عین حال خود را فریب دهیم که در حال ایجاد تغییری فعالانه‌ایم. اسلام مجازی احتمالاً بزرگ‌ترین مانع در برابر پیشرفت امت و گسستن غل و زنجیرهای کنترلی است که مانع از حرکت آن به سوی سرنوشتی می‌شود که خداوند برای ما مقرر فرموده است:

سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید...».

برتری کیفی مؤمن از آنجا ناشی می‌شود که او برای حق می‌ایستد و در برابر کار ناپسند سد راه می‌شود و از این طریق به دیگران و عموم بشریت سود می‌رساند. بنابراین، روند درمان با تأمل و درون‌نگری آغاز می‌شود: واقعا به چه کسی سود می‌رسانیم، در کدام سو قرار داریم، چه کارهایی را می‌توانیم انجام

آموزش داده می‌شود، بدون آنکه اصول راهنمای دین در دل مؤمنان نهادینه شود: همان تعادل یا تنظیمی که وظیفه داریم در جامعه و محیط خود برقرار و حفظ کنیم، امانتی که به ما سپرده شده و ما را به عمل مسئولانه ترمی‌داند و عدالتی که قانون را هدف و علت غایی می‌بخشد.

مانع دیگر، ظهور مجدد قبیله‌گرایی در قالب دولت‌های ملی با مرزهای مصنوعی‌ای است که توسط استعمارگران پیشین ترسیم شده‌اند. این ملت‌ها اکنون با یکدیگر رقابت می‌کنند و حتی می‌جنگند و حس تعلق به یک «امت» واحد را به کناری می‌نهند که به تعبیر پیامبر اسلام، محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

«مثال مؤمنان در دوستی، مهرورزی و شفقت‌شان نسبت به یکدیگر، همانند یک پیکر است؛ چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای پیکر با بی‌خوابی و تب به یاری آن می‌شتابند» (به روایت نعمان بن بشیر در صحیح بخاری و صحیح مسلم).

البته، تعلق خاطر به یک خانواده، تبار و قبیله بخشی از هویت ما را تشکیل می‌دهد، چنانکه قرآن در سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳ می‌فرماید: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌شک گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، که خداوند دانا و آگاه است.»

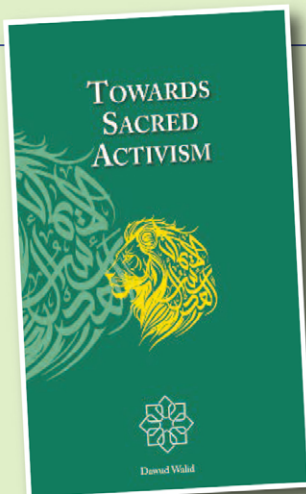
IHRC Publication

Towards Sacred Activism

Buy it here

<https://shop.ihrc.org/products/towards-sacred-activism-dawud-walid>

For trade orders contact
shop@ihrc.org



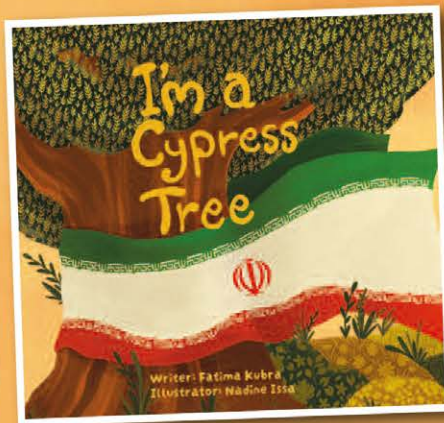
Towards Sacred Activism by Dawud Walid offers guidance for Muslims in the West on engaging in social justice activism while remaining true to their Islamic values. The work provides general parameters and reminders rooted in fundamental Islamic principles. This book draws from the rich Islamic tradition to advocate for a model life that prioritises the well-being of all of Allah's creation, with a particular focus on humanity.

The book is also available from other stores and platforms.

I'm a Cypress Tree

*The latest
instalment in
the Resilience
Collection*

In *I'm a Cypress Tree* we learn all about the famous *Cypress Tree of Yazd*. Through its eyes we see and hear all about Persian history and culture, from ancient times to the current era.



Perfect by itself or as part of the full collection, for youngsters trying to navigate world events and the associated upheavals.



**All profits donated
to medical and food
aid for Palestine,
Lebanon and Iran!**

SPECIAL OFFER

Normal price
£12.50, pay

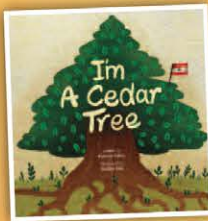
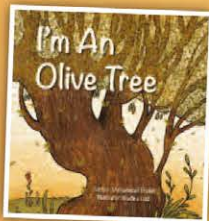
ONLY £8

if you Pre-order before
22 September 2026



The Resilience Collection

(Free Free Palestine / I'm A Cedar Tree / I'm An Olive Tree)



The Resilience Collection looks at the roots of occupation, the seeds of resilience and the courage of protest.

Find all the titles on
shop.ihrc.org
and other platforms.

For trade orders please email
shop@ihrc.org

IHRC
Press



www.ihrc.org.uk



شیوه تبدیل بریتانیای شورش‌های نژادی به هنجار

پس از تابستانی دیگر از شورش‌های نژادی و افزایش مستند خشونت‌های نژادپرستانه، دیدان کیمائی استدلال می‌کند که سیاست خشونت شهرک‌نشینان استعماری بریتانیا از حاشیه به مرکز بازمی‌گردد.

**صنعت توهم در تلاش برای سرپوش
گذاشتن بر اوباش‌گری‌های مداوم
مثله کردن در بریتانیا**
تحولات چشمگیر تاریخی اجتماعی و
فرهنگی اخیر بریتانیا

اخیراً در مرکز لندن، مرد جوانی با پیراهن تیم ملی فوتبال آرژانتین توسط پلیس از بین جمعیتی مهاجم و خشمگین از ملی‌گرایان انگلیسی بیرون کشیده شد. ملی‌گرایان انگلیسی همگی از تبار آسیایی و آفریقایی بودند. این نوع رویداد خاص به دلیل وضوح بی‌سابقه تجلیات ملی‌گرایی مسموم بریتانیایی که در درون غیرسفیدپوستان درونی شده بود، نخستین در نوع خود بود. این موضوع سرتیتر اخبار شد و در شبکه‌های اجتماعی همه‌گیر گردید، اما اهمیت آن در تغییرات تاریخی و فرهنگی عمده‌ای نهفته است که تجلیاتی از این دست را پیروزی‌های ملی‌گرایی استعماری بریتانیا در تشریفات برگزیت (پس گرفتن کشور «خود») می‌دانند.

برخی از جریان‌ها و بافت‌های اصلی که این واقعیت ملی‌گرایی بریتانیایی احیاء شده و — علیرغم دستکاری‌ها — فزاینده انحصاری از نظر قومی (برتری طلبی سفیدپوستان با ویژگی‌های بریتانیایی) را پدید آورده‌اند، چه هستند؟ بررسی این موضوع ممکن است جذاب باشد که چرا این تهاجم ملی‌گرایانه استعماری با مقاومت اندکی از سوی

افراد غیرسفیدپوست مواجه می‌شود یا اصلاً هیچ مقاومتی بر نمی‌انگیزد. کسانی که به بشریتی فراتر و در تقابل با استعمار باور دارند، چگونه می‌توانند تعادل اجتماعی نیروهای این لحظه تاریخی و معنای آن را برای تجربه زیسته و فرهنگ مردمان ستمدیده درک کنند؟ چرا ستمدیدگان مطابق با وضعیت اضطراب‌آور و فزاینده خشونت‌آمیز اوضاع عمل نمی‌کنند؟ چه عواملی و به نفع چه کسانی این تمرکز را تحریف می‌کنند و در پی دور کردن ما از آن هستند؟

برگزیت نسخه دوم امپراتوری واقعی را به ارمغان آورده است که مانند هر پروژه سیاسی دیگری نمی‌تواند موفق شود مگر آنکه توسط فرهنگ هدایت و محقق گردد. فرهنگ زمینه‌ای مناقشه‌برانگیز است که در آن دولت (به دلیل ابعاد وسیع انسانی، دیوان‌سالارانه و خشونت‌آمیز خود) همواره دست برتر را دارد، به‌ویژه در دولت‌هایی که ستمدیدگان نمی‌توانند جوامع مقاومتی نسبتاً مستقل خود را بسازند.

بیشتر فرهنگ عامه توسط ستمدیدگان به عنوان شکلی و تجلی از مقاومت تولید می‌شود و مطابق با واقعیت سرمایه‌داری استعماری، تصاحب شده و به ابزاری برای پالایش و ترویج سیستم و قدرت‌های استعماری تبدیل می‌گردد. فرهنگ‌های متقابل مردمان ستمدیده علیه نژادپرستی

و استعمار رو به زوال گذاشته‌اند و از نظر رفتارهای جمعی ستمدیدگان، هیچ اهمیت اجتماعی واقعی ندارند. فرهنگ در حال حاضر عرصه‌ای نیست که در آن ستمدیدگان در حال بسیج شدن و به جلو حرکت کردن باشند — در واقع فرهنگ آنان را به سوی ستمدیدگی بیشتر هل می‌دهد. در راستای ظهور روندهای اجتماعی خشن‌تر نژادپرستی بریتانیایی، ستمدیدگان در حال ساختن فرهنگ نیستند، یا چنان‌که مارکس در سال ۱۸۴۵ توضیح می‌دهد، در فرآیند «تولید ذهنی» قرار ندارند (مشکلات محدودیت‌ها و وابستگی‌های استعماری شخص مارکس را در اینجا ببینید):

«ایده‌های طبقه حاکم در هر دوره، ایده‌های حاکم هستند؛ یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم جامعه است، همزمان نیروی فکری حاکم آن نیز می‌باشد. طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، همزمان بر وسایل تولید ذهنی نیز کنترل دارد، به‌طوری‌که از این طریق، به‌طور کلی، ایده‌های کسانی که از وسایل تولید ذهنی محرومند، تابع آن می‌شود. ایده‌های حاکم چیزی بیش از بیان آرمان روابط مادی مسلط که به صورت ایده‌ها درک شده‌اند نیستند. از این رو، روابطی که یک طبقه را به طبقه حاکم تبدیل می‌کند، ایده‌های تسلط آن هستند» (کارل مارکس، ایدئولوژی آلمانی، نقد فلسفه مدرن آلمان، نوشته‌شده در

سال ۱۸۴۵، منتشر شده در سال ۱۹۳۲).

فرهنگ همچنین بازتابی از تعادل نیروهای اجتماعی موجود در نظام جهانی برتری طلبی سفیدپوست استعماری است. نیروهای اجتماعی که در دو اردوگاه اصلی یعنی طبقه شهرک‌نشین استعماری جهانی («سفیدپوستان») و سپس استعمارزدگان در تقابل با یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. اما همچنین طبقه مهم سوم برای عملکرد و بازایی (و در عین حال تباهی) سیستم، یعنی گروه اجتماعی سوم که همان طبقه خودفروخته یا همکار (معروف به «نارگیلی‌ها» [استعاره از دیگر نژادهایی که منویات نژاد سفید را اجرا می‌کنند در دست شبیه نارگیل از بیرون قهوه‌ای و از درون سفید]) است.

سیستم استعماری بریتانیا طبقه «نارگیلی» را آنچنان مهم می‌داند که در سال‌های اخیر با جرم‌انگاری این اصطلاح سیاسی بازی کرد. این امر گویای ذهن و اقدامات استعمارزده کسانی است که تصمیم گرفتند لباس جنگجوی صلیبی استعماری (پیراهن‌های انگلیس) را به تن کنند و هوادار آرژانتین را در سراسر مرکز لندن تعقیب کنند، گویی جنگ تاجر برای استعمار در جزایر فالکلند هرگز پایان نیافته است. ما در حال گذر از تحولات فرهنگی عظیمی از این نسخه جدید «بریتانیایی جدید باحال» قدیمی بلری هستیم، اما این بار حتی زشت‌تر، اگر چنین چیزی ممکن باشد.

نسل‌سازی طبقه همکار مسلط فرهنگی در

بریتانیای برگزیت

افراد استعمارزده فاقد توانایی تفکر و عمل

مستقل هستند

آگاهی طبقه همکار غیرسفیدپوست، که تجلی فرهنگی مسلط غیرسفیدپوستان در جامعه و جوامع بریتانیایی است، آگاهی استعمارگر و دستورکار اوست. آگاهی طبقه همکار نارگیلی، به اندازه خود استعمارگران در تجلیات استعماری متنوع است (طیف سیاسی). همکاران راست‌گرایی وجود دارند که شخصیت‌هایی چون کوسی کوارتنک، پرتی پاتل، ریشی سوناک، ضیاء یوسف، سوئلا براورمن و غیره مظهر آنها هستند و از آنها الهام می‌گیرند و همکاران چپ یا لیبرالی وجود دارند که پروژه‌های استعماری بریتانیایی «مسلمان بریتانیایی»، «آسیایی بریتانیایی» و «سیاه‌پوست بریتانیایی» و غیره را پیش می‌برند.

اگر در بریتانیا آگاهی ستم‌دگان تا حدودی سالم بود، در سراسر جامعه به عنوان چیزی الهام‌بخش تأثیر می‌گذاشت، درست مانند موج فرهنگی‌ای که پیش از قیام چهارروزه علیه نژادپرستی و سرمایه‌داری بریتانیایی توسط ستم‌دگان در اوت ۲۰۱۱ شکل گرفت و آن را هدایت کرد. آگاهی آن قیام در آن زمان از طریق خشونت (۵ هزار نفر به زندان فرستاده شدند) و خشونت فرهنگی که بریتانیایی بودن را به عمق جان افراد غیرسفیدپوست تزریق

می‌کرد، سرکوب شد.

استعمار می‌تواند توانایی اندیشیدن مستقل را از مردمان ستم‌دیده سلب کند: «افراد تشکیل‌دهنده طبقه حاکم علاوه بر سایر برخورداری‌ها از آگاهی نیز برخوردارند و از این رو می‌اندیشند. بنابراین، تا آنجا که به عنوان یک طبقه حکومت می‌کنند و گستره و پهنه یک دوره را تعیین می‌کنند، این امر بدیهی است که آنها این کار را در تمام قلمرو آن انجام می‌دهند؛ از این رو، به عنوان متفکران و به عنوان تولیدکنندگان ایده‌ها نیز حکومت می‌کنند و تولید و توزیع ایده‌های عصر خود را تنظیم می‌نمایند. بدین ترتیب ایده‌های آنها، ایده‌های حاکم آن دوره است» (مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ۱۸۴۵).

ستم‌دگان تحت فشار فزاینده ملی‌گرایی بریتانیایی یا بریتانیای برگزیت، توانایی‌های نسبی خود را برای تبدیل شدن به «تولیدکنندگان ایده‌ها و تنظیم‌کنندگان تولید و توزیع ایده‌های عصر خویش» رها کرده‌اند. در آستانه قیام اوت ۲۰۱۱، ستم‌دگان در جریان‌های متعددی از تولید ایده‌ها از طریق فرهنگ مشارکت داشتند که عمدتاً از طریق سنت‌های شفاهی در موسیقی (گرامر، گاراژ، رپ، داب‌استپ) و از همه مهم‌تر از طریق شبکه‌های ارتباطی زیرزمینی انبوه ستم‌دگان یعنی رادیو پایرات انجام می‌شد. رادیو پایرات در دوره بین ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ به

NEW Publication

The Deeper Link

Reclaiming our Love
for the Ahl al-Bayt

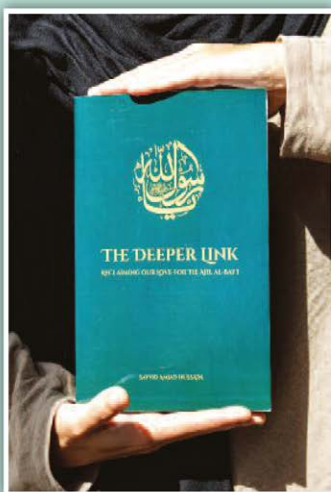
By Sayyid Amjad Hussain

Buy it from the IHRC Bookshop
here, and on Amazon and other
shops and platforms.

The Deeper Link recovers what was always there: that to love the Prophet ﷺ is to love the family he loved most. Drawing on the Quran, the Sunnah, and over fourteen centuries of classical scholarship, it sets out the evidence clearly, comprehensively, and on its own terms, showing how each affirms the significance

of love for the Prophet's household, from Sayyidah Fatimah and Sayyiduna Ali to al-Hasan, al-Husayn, and the generations who carried their light. Reverence for the Ahl al-Bayt, it shows, is neither borrowed nor sectarian, but the Sunni inheritance itself, a sign of sincere devotion to the Messenger of Allah ﷺ.

Join the author at IHRC Bookshop in September.
Check www.ihrc.org.uk/events for more information.



شدت سرکوب شد و سپس شبکه‌های اجتماعی جایگزین آن شدند که ثابت شده است ابزاری مرکزی برای ظهور نژادپرستی هستند.

در سال‌های اخیر تحولات فرهنگی عمده‌ای رخ داده است که همگان را تحت تأثیر قرار داده است. این روندهای اجتماعی نشان‌دهنده اوج‌گیری دیدگاه‌ها و رفتارهای خشن نژادپرستانه و درونی‌شدن شتابان برتری‌طلبی سفیدپوستان استعماری در قالب مشخص همگون‌شدن توده‌ای غیرسفیدپوستان با هویت بریتانیایی است.

حوادث تقریباً روزمره و وقفه‌ناپذیر شورش‌های نژادی نژادپرستان در سراسر بریتانیا که در آن نژادپرستان فریاد «پس گرفتن کشورمان» سر می‌دهند و زنان را در خانه‌ها و تختخواب‌هایشان مورد تجاوز قرار داده و به قتل می‌رسانند، آنگونه نیست که بریتانیای رسمی و بریتانیایی‌بودن دوست دارد خود را به تصویر بکشد. عریان‌تر شدن روزافزون سیستم مستلزم سرپوش گذاشتن بر واقعیت است. با این حال، حقیقت عریان بارها و بارها به دلیل شدت بحران‌هایی که ستمگری سیستم ایجاد می‌کند، سر برمی‌آورد. در همین راستا، ستمدیدگان حقیقت را می‌بینند اما تصمیم می‌گیرند به خاطر سیستم و جنایتکاری‌های آن آرامش را حفظ کنند؛ بنابراین طبیعی است که فرهنگ عمیقی از توهم در بین ستمدیدگان وجود داشته باشد.

به نظر می‌رسد افراد غیرسفیدپوست وقتی زشتی واقعیت بریتانیای مدرن نژادپرست را که در رسانه‌ها به آنها بازتاب داده می‌شود می‌بینند، دست به خودفریبی جمعی در مقیاس وسیع می‌زنند. آنها طوری رفتار می‌کنند که انگار هر روز روز دیگری است — گونه دیگر خود را برمی‌گردانند، به بردگی مزدور خانگی استعماری خاموش خود ادامه می‌دهند و برای زیستن در چنین حقارتی بهانه پیدا می‌کنند. تمامی سکوهای خبری و سرتیتر شبکه‌های اجتماعی مبرم‌ترین مسئله بریتانیایی‌های امروز (و به شکلی فزاینده سایر جمعیت‌هایی که هژمونی استعماری را در عصر ما درونی می‌کنند) را گزارش می‌دهند: «مسئله» فرد غیربریتانیایی

بریتانیا؛ کلمه «غیربریتانیایی» رمز واژه «غیرسفیدپوست» است. واژه‌های دیگر برای این بشریت دیگرانگاشته‌شده عبارت از «مهاجر»، «پناهجو»، «مسلمان» یا صرفاً «غیربریتانیایی» است.

گفت‌وگوی عمومی در گفتمان سیاسی جریان اصلی تا آنجا پیش می‌رود که آزمون‌های «خلوص نژادی» افراد از جمله پادشاه بریتانیا را زیر سوال می‌برد.

به نظر می‌رسد افراد غیرسفیدپوست وقتی زشتی واقعیت بریتانیای مدرن نژادپرست را که در رسانه‌ها به آنها بازتاب داده می‌شود می‌بینند، دست به خودفریبی جمعی در مقیاس وسیع می‌زنند؛ آنها گونه دیگر خود را برمی‌گردانند، به بردگی مزدور خانگی استعماری خاموش خود ادامه می‌دهند و برای زیستن در چنین حقارتی بهانه پیدا می‌کنند

برای شفاف‌سازی، در اینجا شاه چارلز دیگرانگاری یا قربانی نمی‌شود، اما این امر نشان می‌دهد که گفت‌وگوهای افراطی و پذیرفتنی چگونه در «رسانه‌های جریان اصلی» تشویق می‌شوند و بازتاب‌دهنده این واقعیت است که توده‌های غیرسفیدپوست چگونه در این وضعیت تصمیم به بی‌قدرت بودن می‌گیرند، به‌ویژه که آنها تصمیم می‌گیرند به‌طور مداوم گونه‌ای دیگر را برگردانند و در عین حال در همان چارچوبی همگون شوند که حملات نژادپرستانه و نسل‌کشی از آن سرچشمه می‌گیرد.

استعمار چپ و لیبرال در بریتانیای برگزیت

رفتار خودشیفته چپ، ستمدیدگان را آسیب‌پذیرتر می‌کند

بریتانیایی‌بودن و فرهنگ بریتانیایی در عین حال به شدت نژادپرستانه و استعماری است، اما وجه قوی از

غرور و خودپسندی نیز دارد. فریبکاری نژادپرستانه‌ای که بیشتر از سوی جناح استعماری لیبرال یا چپ سرچشمه می‌گیرد، توهماتی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و یا تشویق می‌کند که اوضاع آنگونه که هست یا آنقدر که بد است، نیست.

این توهم استعماری از سوی چپ یا لیبرال‌ها بیان می‌کند که فاشیسم فزاینده دولت استعماری یک «ناهنجاری» است، که دولت لیبرال و پلیس و قوانین آن باید «وادار» شوند تا آنگونه که «باید» کار کنند، عمل کنند. به نظر می‌رسد این رویکرد که نسل‌هاست ستمدیدگان را ناامید کرده، هیچ تأثیری نگذاشته است. شکایت کردن از استعمار به معنای ضد استعمار بودن نیست. مصادره کردن آنچه به نظر می‌رسد «ضد استعمارگری» است، حقه‌ای است که موضوعات استعماری چندفرهنگی را در حالی که برای خرده‌نان‌های استعماری تقلا می‌کنند، به جلو هل می‌دهد.

چپ یا لیبرال استعماری خود را به عنوان ناجی پاسخ‌ناپذیر فرد غیرسفیدپوست معرفی می‌کند و این ایده را ترویج می‌دهد که دولت استعماری می‌تواند همزمان در تاریخ و در حال حاضر پیشرو جهانی در نسل‌کشی باشد و در عین حال به‌طور مداوم نوعی نظم و قانون لیبرال را برای ستمدیدگان به ارمغان بیاورد.

اقدامات مستقیم قدیمی حقوق مدنی مبارزات ضد استعماری به دنبال اصلاح سیستم استعماری بودند، اما این متفاوت است. چپ یا لیبرال استعماری بیان می‌کند که «اعتراضات افراطی» حتی برای فشار جهت اصلاح سیستم نیستند، بلکه صرفاً برای این است که تلاش کنند قوانین و پلیس استعماری را وادار کنند تا مطابق با تخیلات و توهمات ذهن و جهان چپ یا لیبرال عمل کنند. برخی آن را کم‌رنگ‌بودن فرهنگ بریتانیایی می‌نامند. با این حال، این سرپوشی بر واقعیت خشونت است که در آن ژست‌ها و حساسیت‌های لیبرال بخشی جدایی‌ناپذیر آن هستند. فرد غیرسفیدپوست خود را به عنوان برده‌مزدور استعماری مشتاق بریتانیایی

استخدام کرده است که توهم لیبرال فرهنگ استعماری را به رویارویی با واقعیت عربان پایداری فزاینده زندگی‌اش ترجیح می‌دهد.

استعمار بریتانیا همواره دارای یک جبهه فرهنگی به شدت «چندسره و چندفرهنگی» بوده است که به استعمارگر اجازه می‌دهد از لذت استخراج و استثمار مردمان ستمدیده بهره‌مند شود، در حالی که همزمان برای تسهیل غارت‌های استعماری بیشتر، به حضور ستمدیدگان نیازمند است. بریتانیا این حق خود را تحت عنوان «گواهینامه» دال بر اینکه چگونه غیرسفیدپوستان ممکن است گواهینامه‌های سست سفیدپوشی را به دست آورند، می‌آراید. بریتانیا خود را به عنوان نمونه‌ای پیشرو در جهان معرفی می‌کند که نشان می‌دهد یک دولت چگونه باید عمل کند و با مردمانش رفتار کند. این کشور در کنار دیگر استعمارگری‌های پیشرو در جهان، در این خودباوری‌ها چنان غرورآمیز عمل می‌کند که حاضرند با استفاده از گفتمان لیبرال در جنگ‌های تهاجمی و اشغالگرانه خود، تمام کشورها را نابود کنند (چچن در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹، فلسطین در سال ۲۰۰۰، افغانستان در سال ۲۰۰۱، عراق در سال ۲۰۰۳، لیبی در سال ۲۰۱۱، سوریه در سال ۲۰۱۱، فلسطین یا غزه در سال ۲۰۲۳، لبنان در سال ۲۰۲۴).

تا زمانی که شما انسان «غیرقانونی» محسوب نشوید، تا زمانی که

تعهدی نزدیک به جنون نسبت به «بریتانیایی‌بودن» از خود نشان دهید، ممکن است خود را فریب دهید که در «باشگاه خودی‌ها» حضور دارید و هدف حمله نیستید.

«مردم‌سالاری» و «حاکمیت قانون» در غرب بر پایه سودآوری کلان جهانی از طریق نسل‌کشی و تخریب محیط زیست بنا شده است. سیاست «در خانه» قرار است در چارچوب «مدرئیت» (مترادف با «روشنفکری»، به عنوان فانوس دریایی خودخوانده برتری طلب سفیدپوست در جهان) به عنوان فرهنگ برتر، «لیبرال» و «مدنی» باشد. عمل این خشونت جهانی و جنگ علیه ستمدیدگان به عنوان وظیفه مرد سفیدپوست توجیه می‌شود که این مردمان باید با اعمال خشونت به زیست و حکمرانی غربی وادار شوند. خشونت استعماری در خارج، خشونت اجتماعی را از مرکز به بیرون صادر می‌کند و طبقه خائن و خودفروش (کنایه از نارگیل‌ها) می‌داند که این خشونت استعماری جهانی است که صلح را در بریتانیا برای آنها به ارمغان می‌آورد و وفاداری برده - مزدور استعماری را در «کشور مادر» تضمین می‌کند. طبقه همکار با جنگ استعماری همکاری می‌کند تا مردمان جهان سومی را که بریتانیایی‌بودن آنها را نابود کرده و کشته است، به دست فراموشی بسپارد و نامرئی کند و این کار را صرفاً با سخن‌نگفتن از آنچه بریتانیا بر سر لیبیایی‌ها، عراقی‌ها و افغان‌ها آورده است، انجام می‌دهد.

این خشونت و پنهان‌کاری فریبکارانه مرتبط با آن، واقعیت حاکم بر بیشتر ملت‌های ستمدیده در زیر چکمه نظامی مرد سفیدپوست است. این امر به ایجاد یک نمایش ایمن‌تر از مردم‌سالاری «در خانه» خدمت می‌کند. مالکوم ایکس گفت که «جوجه‌ها به لانه‌شان بازمی‌گردند»، یعنی خشونت استعماری علیه جهان دیگرانگاشته‌شده به چنان سطوحی رشد خواهد کرد و چنان بحران‌هایی ایجاد خواهد کرد که سیاست و خشونت «جنگ علیه ترور» به‌طور فزاینده‌ای در حوزه «داخلی» آشکار می‌گردد.

در تأیید این امر اگرچه فوران‌های خشونت‌آمیز علیه گروه‌های مهاجر دیگرانگاشته‌شده (غالباً جوامع ایرلندی در ایرلند و بریتانیا) برای قرن‌ها از ویژگی‌های انگلستان بوده است، اما تصادفی نیست که نخستین شورش نژادی ملی، یعنی پروژه سازمان‌یافته با پشتیبانی دولت از حملات خشونت‌آمیز علیه تمامی افراد غیرسفیدپوست، در سال ۱۹۱۹ رخ داد؛ یعنی در یک لحظه تاریخی که تمام جهان سرانجام بین استعمارگران اروپایی تقسیم شد. در سال ۱۹۱۹، بریتانیایی‌ها حملات اوپاش را علیه افراد غیرسفیدپوست در شهرهای بندری سراسر کشور یعنی جوامع سومالیایی‌ها، یمنی‌ها، بنگالی‌ها و دیگران هدایت کردند که در اطراف کارگران دریانورد اسکان یافته بودند. درست مانند امروز، «دلایل» این خشونت نژادی این بود

MUSLIM UNITY

With struggles for liberation still ongoing around the world, the late **Imam Cassiem** provides some context for Islamic activism within all of them.





Download the full PDF of **The Quest for Unity and other Selected Works** from the IHRC website www.ihrc.org.uk

که آنها این جوامع را به عنوان عامل تحریک‌کننده اضطراب‌ها یا توهمات نژادپرستانه در حوزه اقتصاد، مسکن، رفتار جنسی، خشونت و غیره می‌دیدند. بحران نظام جهانی به معنای رسیدن انباشت ثروت جهانی به سطوح رکوردشکن (از طریق استثمار فزاینده نیروی کار و زمین و نسل‌کشی‌های تحمیل‌شده به همراه بوم‌کشی‌ها) است؛ امری که به معنای فقیرتر شدن فقرا و باقی‌ماندن خرده‌ان‌های نسبی کمتر برای تقسیم کردن است. با این حال، این نظام هرگز بر پایه توانایی توزیع خرده‌ان‌های واقعی استوار نبوده است، بلکه بر توانایی آن در کنترل کل گروه‌های اجتماعی از طریق واقعیت و تهدید خشونت دولتی و خشونت پوپولیستی پشتیبانی‌شده توسط دولت به عنوان شالوده فرهنگ‌های اطاعتی که این خشونت استعماری بریتانیایی از غیرسفیدپوستان مطالبه می‌کند، استوار بوده است.

به بیان ساده نظام در حال فقیر کردن مردم است، اما شکوه و شکایت از استعمار با ضد استعمار بودن برابری نمی‌کند (این یک موضع‌گیری نمایشی است که به کاسبی‌ها و حقه‌های جناح راست در جبهه متقابل جنگ فرهنگی پر سر و صدایشان دامن می‌زند؛ همان چیزی که جناح راست آن را «برانگیزانندگان نژادی» می‌نامد، یعنی جناح لیبرال در برابر جناح راست در دعوای استعماری). خودشیفتگی استعماری چپ یا لیبرال همواره ستم‌دیدگان را دودستی تقدیم جناح راست می‌کند و همین امر را می‌توان در خصوص نحوه‌ای که چپ، اقشار فقیر را به سمت مالاریا و ناخوشی اجتماعی جدید دیکتازی و فرهنگ تیره‌روزی «بانک غذای» بی‌قدرت‌کننده سوق داده است، بیان کرد.

افول کوربین ۲۰۱۵-۲۰۲۰
عقب‌نشینی مداوم در برابر قلدرمآبی استعماری، ستم‌دیدگان را دلسرد و خلع سلاح کرد

مسئله ناکامی چارچوب استعماری چپ در قبال ستم‌دیدگان، در دوران رهبری جرمی کوربین بر حزب کارگر (سپتامبر

۲۰۱۵ تا آوریل ۲۰۲۰) به وضوح نمایان شد. نیاز مبرمی به ارزیابی‌ها و بازاندیشی‌های درست پیرامون رویدادهای دوران رهبری کوربین در حزب کارگر وجود دارد، اما نگارنده در اینجا برخی از مسئله‌مندی‌های مرکزی احتمالی را برجسته خواهد کرد که به مقوله فرآیند طولانی و پیچیده فروپاشی در قالب بریتانیایی‌بودن اشاره دارند. جنجال اصلی پیرامون رهبری کوربین، پرسشی بود که به ضد استعمارگری مردمان فلسطین و لبنان مربوط می‌شد. کوربین در مقام رهبر حزب کارگر رفتاری متفاوت از دوران نمایندگی‌اش در مجلس بروز نداد.

انباشت عظیم ثروت توسط استعمارگران در دوران کووید، شاخص بهتری برای سنجش اقداماتی است که صاحبان قدرت در واقع به آن مشغول بودند؛ در حالی که همزمان پرچم‌های جنبش جان سیاه‌پوستان مهم است را در ساختمان‌های شرکتی و دولتی خود در خیابان‌های اصلی برافراشته بودند

او همواره به لیبرالیسم استعماری بریتانیا متعهد بوده است. کوربین به جای بسیج مردم در دفاع از هرگونه ظاهر ضد استعمارگری، تصمیم گرفت از موضع اصولی در کنار ستم‌دیدگان فاصله بگیرد و آن خط را حفظ نکند و در عوض نشان داد که ایستادگی در برابر جرم‌انگاری نژادپرستانه — در حالی که از موقعیت استثنایی و تاریخی برخورداری از پایگاه اجتماعی توده‌ای عظیمی برخوردار بود — چیزی است که فرد ترجیح می‌دهد از آن سر باز زند و در عوض از قلدر استعماری عذرخواهی کند.

نکته ظریف در این بین آن است که تعامل کوربین با نیروهای سیاسی درگیر در ضد استعمارگری در فلسطین و لبنان — که همانطور که ذکر شد به یک بحران بدل گشت — یک تعامل استعماری

بود؛ به این معنا که این صنعتی است که ایده یافتن زمینه مشترک بین استعمارگر و استعمارزده و بین نسل‌کشی و نسل‌کشی‌شده را ترویج می‌کند. در تلاش‌ها برای یافتن این زمینه مشترک، استعمارگر همواره دست بالا را دارد. کوربین بارها و بارها عقب‌نشینی کرد. در نخستین روزهای تصدی کوربین در مقام رهبری اپوزیسیون علیاحضرت، دولت استعماری با تهدیدی صریح به کودتای نظامی علیه کوربین، او را به چالش دعوت کرد:

«ارتش هرگز زیر بار چنین چیزی نمی‌رود. ستاد کل به نخست‌وزیری اجازه نخواهد داد که امنیت این کشور را به مخاطره بیندازد و من فکر می‌کنم مردم از هر ابزار ممکن، عادلانه یا ناعادلانه، برای جلوگیری از آن استفاده خواهند کرد. شما نمی‌توانید یک چموش را مسئول امنیت یک کشور کنید. استعفاهای دسته‌جمعی در تمامی سطوح رخ خواهد داد و شما با چشم‌انداز بسیار واقعی رویدادی مواجه خواهید شد که عملاً شورشی نظامی خواهد بود» (منبع).

کوربین هیچ پاسخ علنی‌ای نداد، چه رسد به اینکه علیه این تهدید آشکار دست به بسیج عمومی بزند. چند هفته بعد، یکی دیگر از فرماندهان نظامی بریتانیا، ژنرال سر نیکلاس هافتون، در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی نیوز گفت که اگرچه کوربین از انجام جنگ هسته‌ای به این معناست که او برای تصدی مقام نخست‌وزیری شایستگی ندارد. کوربین، همچون همه مسائل این دوره به جز انتخابات استعماری، از واکنش نشان دادن امتناع ورزید و در عوض نامه شکایتی به همان وزارتخانه استعماری یعنی وزارت دفاع نوشت که این تهدیدها از آن سرچشمه می‌گرفت.

کوربین در شیوه عمل لیبرالی خود به ستم‌دیدگان نشان داد که وقتی تحت حمله سیستم قرار می‌گیرید، به شکلی مؤدبانه از سیستم بخواهید به شیوه‌ای مخالف با ذات خود عمل کند. کوربین درگیر جنبش‌های ضد جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ بوده است، بنابراین او به خوبی از ماهیت جنایتکارانه و خشونت‌آمیز

بریتانیایی‌بودن و دولت آگاه است. از این رو، انتخاب ترویج توهم لیبرالی، بردی ساده برای استعمارگر و شکستی وحشتناک برای ستمدیدگان است.

اعتراضات تابستان ۲۰۲۰ جورج فلوید مصادره مطالبات، ابزارسازی دولت استعماری از آن برای جنگ فرهنگی نژادپرستانه

در بازاندیشی پیرامون اعتراضاتی که در ماه مه ۲۰۲۰ علیه خشونت نژادپرستانه در پی قتل جورج فلوید توسط پلیس آمریکا آغاز شد، همواره توجه به موازنه واقعی موجود بین نیروهای اجتماعی حائز اهمیت است. درست مانند تقریباً هر اعتراضی که از سوی افراد غیرسفیدپوست در بریتانیا انجام شده یا با حضور آنان شکل گرفته است، ستمدیدگان از موضع ضعف شدید و توانایی سیاسی ناچیز تا اندک برای اعمال منافع جمعی خود به شکلی از نظر اجتماعی معنادار، آغاز می‌کنند. در عوض، تلقی‌ها از اعتراضات و فرهنگ اعتراضی توسط دولت استعماری در راستای راهبردهای هم‌گزینی (گسترش طبقه همکار) و برنامه‌های استعماری زدودن افراط‌گرایی ابزارسازی می‌شوند. با این حال، این اعتراضات نشان‌دهنده رویکردی از سوی جوانان ستمدیده سیاه‌پوست، غیرسفیدپوست و سفیدپوستان هم‌پیمان بود تا راه‌هایی را برای مقاومت و پس‌راندن جستجو

کنند. احساس اجتماعی نسبی آگاهی نژاد - طبقاتی در بین ستمدیدگان تنها زمانی می‌تواند به واقعیت بدل شود که جنبش‌های اصیل ضد استعماری وجود داشته باشند. در بریتانیا چنین چیزی وجود ندارد و به جز برخی استثنائات، هرگز خارج از جامعه ایرلندی وجود نداشته است. در سال ۲۰۲۰ نیز چنین چیزی در کار نبود.

دولت و رسانه‌های بریتانیا برای جمعیت نژادپرست بریتانیا مترسکی از افراط‌گرایی سیاه‌پوست ساختند که عملاً وجود خارجی نداشت. این امر با این واقعیت قابل تبیین است که مقامات بریتانیایی تصمیم گرفتند یک جعبه خاکستری روی مجسمه چرچیل در میدان پارلمان قرار دهند. برخلاف خیزش اوت ۲۰۱۱، جوانان ضد استعمارگر افراطی به اندازه اوت ۲۰۱۱ فعال یا قاطعانه متکی به خود نبودند و از نظر آماری با سال ۲۰۱۱ قابل مقایسه نبودند؛ اقدامات خیزش اوت ۲۰۱۱ کنش‌های مستقیمی علیه پلیس و فروشگاه‌های خیابان اصلی بود، اما اعتراضات سال ۲۰۲۰ در «جنگ فرهنگی» مدیریت شده و چارچوب‌بندی شده استعماری پیرامون مجسمه‌ها و بحث‌های مربوط به استعمارزدایی از نهادهای استعماری زمین‌گیر شد.

تشدید اضطراب نژادپرستانه با نمایش‌های مسخره‌آمیز اعتراضات افراطی سیاه‌پوستان تشدید می‌شود؛

اعتراضاتی که در واقع هیچ‌گونه خصلت افراطی نداشتند. جمعیتی اقلیت و چندصد نفری از جوانان وجود داشتند که روزانه برای حقوق انسانی سیاه‌پوستان دست به اعتراض می‌زدند. این گروه‌های از جوانان فقیر به رهبری سیاه‌پوستان، هفته‌ها در وایت‌هال از خود در برابر خشونت پلیس دفاع کردند. تمامی جریان‌های سیاسی‌ای که مدعی رهبری این اعتراضات بودند، همه و همه این جوانان را رها کردند تا در برابر پلیس به حال خود بمانند. این امر، همچون بسیاری از بخش‌های تاریخ، نانوشته باقی مانده و روایتی از حذف مبارزه نژادی - طبقاتی است. به همین منوال، خیزش اوت ۲۰۱۱ نیز به نسبتی زیاد توسط چپ استعماری به محاق فراموشی سپرده شده است و مستندات اندکی از این تاریخ مهم وجود دارد.

انباشت عظیم ثروت توسط استعمارگران در دوران کلوید، شاخص بهتری برای سنجش اقداماتی است که صاحبان قدرت در واقع به آن مشغول بودند؛ در حالی که همزمان پرچم‌های جنبش جان سیاه‌پوستان مهم است را در ساختمان‌های شرکتی و دولتی خود در خیابان‌های اصلی برافراشته بودند. افراد غیرسفیدپوست بازنده‌گان بزرگ سیاسی و اقتصادی در این دوران بودند که این امر به نوبه خود اعماق تیره‌تری از سقوط به درون منطق‌های سمی بریتانیای پس از برگزیت را گشود.

US BOOKS - NOW ON OFFER

The New Colonialism: the US Model of Human Rights

With contributions from: Saied R. Ameli, Ramon Grosfoguel, Mary K. Ryan, Saeed A. Khan, Sandew Hira, Tasneem Chopra, Rajesh Kumar, Laurens de Rooij and Sohail Daulatzai.

Available from
shop.ihrc.org and amazon.co.uk.

Contact shop@ihrc.org
for more details and trade orders.



۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴: تسلط تمام‌عیار فرهنگ

برگزیت

واقعیات تاریخی جدید از همکاری

استعماری و تن دادن به خیانت

استثنای قابل توجه در این زمینه و در این دوره، خیزش به رهبری قوم روما در هاریلز در ژوئن ۲۰۲۴ بود (که در این صفحات مورد بحث قرار گرفته است)؛ خیزشی که ابعاد مهم فراوانی دارد و از جمله می‌توان به این نکته اشاره کرد که چگونه یک حزب سبز جدید به شدت حامی پلیس، در چنین شرایطی سر برمی‌آورد و خود را به عنوان نیرویی پیشاهنگ و حامی دولت در میانه مقاومت خلق‌های ستمدیده معرفی می‌کند.

جدا از هاریلز، این دوره شاهد نوعی شتاب‌گرایی برگزیت یعنی فرهنگ توده‌ای استعمارگری خشونت‌آمیز شهرک‌نشینان بود.

رویاری‌های خیابانی بین جوانان آسیای جنوبی در سپتامبر ۲۰۲۲ در لستر، چنان بود که گویی «راج بریتانیایی» (استعمار بریتانیا بر هند) هرگز به پایان نرسیده است. در غیاب وحدت ضدنژادپرستی بین جوانان آسیایی و سیاه‌پوست (همان نوع وحدتی که اشخاصی چون والتر رادنی، مالکوم ایکس و استیو بیکو ترویج و مطالبه می‌کردند)، آنچه گسترش یافت، تمامی اشکال متکثر شکاف‌های استعماری بین افراد غیرسفیدپوست بود؛ به‌طوری که وضعیت لستر، به رفتارهای مسخ‌شده و

عاری از انسانیت طبقه خدمات استعماری جدید متشکل از نیروی کار مهاجر آسیای جنوبی در بریتانیا دامن زد.

تا تاریخ پنجم فوریه ۲۰۲۳، یکی از محبوب‌ترین برنامه‌های سیاه‌پوستان در شبکه‌های اجتماعی «تامی رابینسون — شیطان یا وطن‌پرست؟» میزبان نماینده افراط‌گرایی سیاه‌پوستان بود که در کنار چهره شاخص استعمارگر ملی‌گرای افراطی انگلستان می‌خندید و از توهین نژادی «پاکی» [به عنوان صفت زشت برای پاکستانی‌های مسلمان در بریتانیا] استفاده می‌کرد. این امر بخش مهمی از یک آرایش به هم پیوسته از علامت‌دهی‌های فرهنگی یعنی آخرین لحظات هرگونه تلاش برای پس‌راندن موج نژادپرستانه بود. به همین ترتیب، در ۲۹ نوامبر ۲۰۲۳، دلیلی حسین از رسانه ۵ پیلارز با نیک گریفین، رهبر پیشین نئونازی‌های بریتانیا، مصاحبه کرد و پس از آن در ۱۹ ژانویه ۲۰۲۴ و ۱۴ مه ۲۰۲۴ نیز گفتگوهای دیگری با دو تن دیگر از رهبران برجسته سازمان‌های نژادپرست بریتانیایی حامی دولت انجام شد.

هر انگیزه‌ای که در پشت این اقدامات باشد، این امر به عادی‌سازی فاشیست‌های بریتانیایی جدید و دولت استعماری بریتانیا یاری می‌رساند و آنها را به اعماق جوامع غیرسفیدپوست هدایت می‌کند که همزمان با اوباش رو به رشد مثله‌کننده و تلاش‌های خشونت‌آمیز برای اخراج دسته‌جمعی از بریتانیا مواجه‌اند.

غزه ۲۰۲۳: هجوم جهانی استعمار

چپ استعماری و لیبرالیسم، همبستگی با

فلسطین را به آغوش پلیس و نژادپرستان

پرتاب می‌کنند

پس‌زمینه جهانی و قریب‌الوقوع این دوره ۲۰۲۳-۲۰۲۴، هجوم متحد جهانی استعمار در پی خیزش فلسطینیان در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ بود. نژادپرستی ضداسلامی شدت یافته و همچنان می‌یابد و جرم‌انگاری و سرکوب پاسخ دولت و رسانه‌های بریتانیایی به نسل‌کشی در غزه است که دولت بریتانیا در آن دستی دارد و از آن پشتیبانی می‌کند. شایان ذکر است که علی‌رغم ادعای حمایت از فلسطینیان، اقدامات برخی از اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، همچون اتحادیه آرام.تی، مستقیماً در راستای حمایت از نسل‌کشی عمل کرده است. این نمونه دیگری از مصادره و خیانت به ستمدیدگان غزه در ازای خرده‌نان‌ها و مناصب استعماری بریتانیا است.

در یازدهم نوامبر ۲۰۲۳، راهپیمایی ملی در حمایت از فلسطین هدف تحریکات آشکار نژادپرستان بریتانیایی قرار گرفت. این رخداد پس از آن رخ داد که برگزارکنندگان اعتراضات حامی فلسطین، ممنوعیت برگزاری اعتراضات در برابر سفارت رژیم اسرائیل در کنزینگتون را پذیرفتند؛ امری که پیش از آن هرگز سابقه نداشت. برگزارکنندگان اعتراضات فلسطین نه تنها از سازماندهی دفاع شخصی از اعتصابات که در سراسر



The Long View

Quarterly Magazine

Prefer the feel of paper and print in your hand?
Every issue is available to buy in hard copy OR you could
Subscribe to the print edition of The Long View and save money

- **Individuals £15 instead of £20 per year**
<https://shop.ihr.org/products/the-long-view-subscription>
- **Organisations (3 copies sent per issue) £42 instead of £60**
<https://shop.ihr.org/products/the-long-view-subscription-for-organisations>



کشور مورد حمله قرار می‌گرفتند امتناع ورزیدند، بلکه حتی آشکارا با پلیس در زمینه اعتراضات همکاری کردند و تا آنجا پیش رفتند که در بازداشت و دستگیری معترضان به صورت فیزیکی به پلیس یاری رساندند. این همکاری بین مأموران نظم‌دهنده اعتراضات و پلیس، نقطه عطف خفت‌بار جدیدی برای اعتراضات در بریتانیا بود.

در همان روز، برگزار کنندگان اعتراضات فلسطین در برابر دولت و نژادپرستان سر تعظیم فرود آوردند و اجازه دادند مسیر راهپیمایی آنها به‌طور کامل تغییر کند تا راه برای راهپیمایی نژادپرستان بریتانیایی هموار شود. برگزار کنندگان اعتراضات فلسطین در سراسر کشور به خود اجازه دادند که به جناحی از پلیس نژادپرست دولت در درون جامعه معترضان فلسطینی تبدیل شوند و به نژادپرستان یاری رسانند تا جامعه معترضان را از وجود جوانان دارای تفکرات ضد استعماری افراطی تر و قاطع‌تر پاکسازی کنند.

پوچی ناکارآمدی‌ها در اردوگاه حامیان فلسطین، زاده جناح لیبرال یا چپ استعمارگرایی است. کل جامعه معترض، خطوط فکری استعماری مبنی بر اینکه پلیس، سیستم قضایی و کلیت دولت بریتانیا را می‌توان به طریقی اصلاح کرد تا به یک نظم لیبرالی کارآمدتر تبدیل شوند، به شرط آنکه بتوانند «نفوذ رژیم اسرائیل بر بریتانیا را بشکنند» را پذیرفته است. این منطق ناگزیر جنبشی را تولید می‌کند که هزاران نفر را آگاهانه و از روی میل، با این توهم باطل تحت قوانین سخت‌گیرانه ضد ترور به دامن پلیس، دادگاه‌ها و زندان‌ها روانه می‌کند که لیبرالیسم استعماری بریتانیا آنها را نجات خواهد داد. نگاهی هشیارانه به هدف قرار گرفتن جوامع ایرلندی و مسلمان توسط دولت بریتانیا، از جمله فعالیت‌های موسوم به «ضد ترور» می‌تواند به روشنی به هر کسی توضیح دهد که هیچ جایی برای نجات یافتن ستم‌دیدگان با وادار کردن تصنعی استعمارگر به رفتار انسان‌دوستانه‌تر و لیبرال‌تر وجود ندارد. اعتراضات فلسطین به‌طور آشکار از سوی شبکه‌های نژادپرست سازمان‌یافته و حامی دولت مورد آزار و حمله قرار

گرفتند. همه‌جا و همه‌روزه حامیان فلسطین از سوی نژادپرستان خشونت‌ورز تحقیر می‌شدند و از این‌رو، طعمه‌های آسانی برای دولت و نژادپرستان بودند تا از آنها به عنوان ابزاری در جنگ فرهنگی بهره ببرند و جامعه بریتانیا را به دورانی سوق دهند که اکنون در آن قرار داریم: اوباشی از نژادپرستان خشونت‌ورز که خواهان تجاوز و قتل رنگین‌پوستان هستند. شیوه‌ای که حلقه‌های همبستگی با فلسطین از طریق آن دستکاری و فروخته شدند، به دولت بریتانیا و نژادپرستان اجازه داد تا فاشیسم خود را به پیش ببرند.

از ۲۰۲۴ به بعد: اوباش همیشگی و رو به

رشد مثله‌کننده بریتانیای برگزیت
خشونت نژادپرستانه بریتانیایی در سراسر
جزیره سر برمی‌آورد، رنگین‌پوستان در
تروس و دودستگی کامل به سر می‌برند و
چپ‌گرایان فرار را برقرار ترجیح داده‌اند
شش روز منتهی به ۳۰ ژوئیه ۲۰۲۴ شاهد فعالیت اوباش مثله‌کننده نژادپرست بریتانیایی در ده‌ها منطقه بود. این رویدادها به دنبال حمله به دختران در یک کلاس رقص در ساوت‌پورت رخ داد که به جان باختن سه دختر انجامید. ضارب، جوانی ۱۷ ساله و رنگین‌پوست و متولد بریتانیا بود که از سن ۱۳ سالگی با تیم‌های سلامت روان در ارتباط بوده است. این حمله، نخستین شورش‌های نژادی ملی را از زمان آخرین مورد آن در سال ۱۹۱۹ کلید زد. بریتانیایی‌ها به مدت شش روز در خیابان‌ها پرسه زدند تا تلاش کنند افراد رنگین‌پوست را در هتل‌های مهاجران و عبادتگاه‌ها به آتش کشیده و به قتل برسانند و به خانواده‌های رنگین‌پوست در خانه‌ها و خودروهایشان حمله کنند.

موج خشونت‌بار بریتانیایی در تمامی سطوح آماده شده بود و سال‌ها، حداقل از اوت ۲۰۱۱ به این سو، برای رسیدن به این نقطه شکل می‌گرفته است. تابستان خشونت نژادپرستانه با پوگرامی که توسط شهرک‌نشینان استعماری بریتانیا در شش شهرستان شمالی اشغال‌شده ایرلند اجرا شد، کلید خورد. این پوگرام دو سوم از جامعه روما را در ژوئن ۲۰۲۵ از بالینا اخراج کرد.

مردم ایرلند دهه‌هاست که در ایرلند اشغال‌شده هدف همین رفتار استعمار بریتانیا بوده‌اند. پیروزی نژادپرستی بریتانیایی عبارت از حذف کلی این وضعیت سراسری و مردمان استعمارزده توسط چپ استعماری و لیبرال‌ها در بریتانیا است. این مشکی اساسی برای ستم‌دیدگان است؛ زیرا ایرلند اشغال‌شده هم دارای مبارزات ضد استعماری مهمی است و هم به این دلیل که استعمار بریتانیا از عوامل و وابستگان خود در آنجا برای رهبری پروژه کلی نژادپرستی در بریتانیا استفاده می‌کند.

پوگرام ژوئن ۲۰۲۵ در بالینا برای مردمان ستم‌دیده در بریتانیا اهمیت دارد؛ زیرا حمله‌ای خشونت‌آمیز به یک جامعه غیرسفیدپوست بود که به اخراج نسبی آن جامعه از منطقه انجامید.

به نظر می‌رسد مقامات بریتانیایی مردمان غیرسفیدپوست را به گونه‌ای سازماندهی کرده‌اند که در این جوامع در ایرلند اشغال‌شده زندگی کنند. اسکان یافتن در این جوامع شهرک‌نشین در شمال ایرلند شوم و نگران‌کننده است. آیا این امر زمین آزمایشی برای پروژه آنهاست تا پروژه‌ای مشابه از «وفاداران» مبتنی بر نژادپرستی خشونت‌آمیز بریتانیایی را علیه مردمان استعمارزده در بریتانیا توسعه دهند؟

تابستان ۲۰۲۵: هتل‌های مهاجران

در سراسر کشور ماه‌ها هدف اوباش

مثله‌کننده بریتانیایی قرار می‌گیرند

این امر به جنبش نژادپرستانه «عملیات

برافراشتن پرچم‌ها» و شورش‌های نژادی

بیشتر در ساوت‌پورت و بلفاست منجر می‌شود
نژادپرستان برجسته بریتانیایی پیوند مستقیمی با رهبران وفادار دارند و به چنین پوگرام‌هایی در ایرلند اشغال‌شده به عنوان الگوهایی اشاره می‌کنند که بریتانیایی‌ها باید در سرزمین اصلی به آنها چشم طمع داشته باشند. تابستان ۲۰۲۵ که از اوایل ژوئیه آغاز شد، شاهد تلاش اوباش مثله‌کننده بریتانیایی برای به آتش کشیدن و حمله به افراد غیرسفیدپوست در بسیاری از هتل‌های اسکان‌دهنده مهاجران، از جمله در اپینگ (اسکس) و کاناری وارف (لندن)

فرهنگ بریتانیایی آزار و اذیت نژادپرستانه — که بدون تردید شکلی از استعمار شهرک‌نشین خشونت‌آمیز در مرکز استعمار است — از نظر فرهنگی هژمونیک است: این فرهنگ، فرهنگ اجتماعی مسلط واقعی و مسیر محتوم مردمان بریتانیا و بریتانیایی بودن است. این فرهنگ قوی و گستاخ است و کنترل هم فضای شبکه‌های اجتماعی و هم خیابان‌ها را در دست دارد.

آنچه از این نقطه به بعد رخ خواهد داد، تکرار بخش عمده‌ای از همان رویدادها و ابعاد گسترده‌تری از آن است. خشونت خیابانی نژادپرستانه در حال گسترش است و دولت، رهبری این پروژه نژادپرستانه را بر عهده دارد و سرکوب و استثمار فزاینده‌ای از جمله تلاش برای تصویب قوانینی که «اخراج» اجباری جمعی افراد را ممکن سازد، درست همانگونه که در «سیاست شکست‌خورده رواندا» حزب محافظه‌کار تلاش شد را به اجرا می‌گذارد. «محیط مخرب» عبارت است از حاکمیت ترور و وحشت عمومی جاری، شامل زندانی کردن، شکنجه و اخراج رنگین‌پوستان بر اساس تعاریف رسمی دولتی از «بیگانه» و «غیرقانونی».

هیچ نشانه‌ای از وجود ظرفیتی برای شکل‌گیری موج فرهنگی تازه‌ای از مطالبه‌گری و صلابت در میان ستم‌دیدگان دیده نمی‌شود. تمام نشانه‌ها حاکی از آن است که فرهنگ ترس، توهم و همچنین همگون‌سازی استعماری بریتانیایی بدون هیچگونه مخالفتی در حال رشد است و پروژه مسموم و ویرانگر جهانی بریتانیا، با تسهیل طبقه خودفروخته، همچنان به راه خود ادامه می‌دهد.

دیدان کیمائی، مدافع ضداستعماری با بیش از سه دهه سابقه است که در قلب دنیای سفیدپوستان، یعنی لندن، مستقر است. او از طریق پیوندهای خانوادگی خود مستقیماً با مقاومت ضداستعماری در برابر استعمار بریتانیا در کنیا و هند تجزیه‌نشده مرتبط است و به پروژه‌ها و شبکه‌های ضداستعماری در سراسر سه قاره جنوبی و ایرلند متعهد بوده است. نوشته‌های اخیر او را می‌توان در «پسران مالکوم» یافت.

شکلی خشونت‌آمیز تمامی خانواده‌های غیرسفیدپوست را از دو خیابان مسکونی بیرون راندند.

نتایج خشونت‌آمیز مستعمره‌نشین در ایرلند اشغال‌شده بار دیگر الهام‌بخش آرمان‌های نژادپرستان در سرزمین اصلی بریتانیا شد: تقاضای فزاینده برای اخراج اجباری تمامی افراد غیرسفیدپوست.

نتیجه‌گیری

این تاریخچه شش سال گذشته، دوره‌ای بسیار مهم برای واکاوی و تأمل است تا درک کنیم عوامل اصلی مشارکت‌کننده در تغییر چشمگیر چشم‌انداز فرهنگی چه بوده‌اند و چگونه عمل کرده‌اند. دشواری مرور این وقایع تاریخی از آن رو دوچندان می‌شود که دولت استعماری بریتانیا دقیقاً به دنبال خنثی‌سازی و محو همین تلاش‌ها برای ساختن فرهنگ‌هایی است که به‌طور نسبی به سوی تفکر و کنش ضداستعماری پیش می‌روند.

این تحول چشمگیر به ایجاد مسیرهای رسمی سراسری تازه‌ای برای خشونت نژادپرستانه عربان علیه رنگین‌پوستان انجامیده است که به شکلی سازمان‌یافته پیرامون کنشگری خیابانی نژادپرستانه به رویدادی روزمره بدل شده است. راهبرد اصلی در پس این وضعیت، ارباب مستمر رنگین‌پوستان و سوق دادن آنها به انفعال، عمق بخشیدن به روند انسان‌زدایی درونی‌شده در آنها و مسدود کردن هرگونه مسیری به‌جز همگون‌سازی استعماری است؛ روندی که آنان را بیش از پیش به درون کوره خشونت نژادپرستانه پرتاب می‌کند. آنچه امروز از نظر فرهنگی و سیاسی منحصربه‌فرد است، این حقیقت است که خشونت نژادپرستانه هیچ مقاومت و واکنشی دریافت نمی‌کند مگر تسلیم. فرهنگ ضد نژادپرستی دیگر وجود خارجی ندارد. توهم، وضعیتی ایده‌آل برای ستم‌دیدگان است؛ این وضعیت عناصر ظاهری را به استعمارگر عرضه می‌کند که گویا چیزی به استعمارزده پیشکش شده است، بی‌آنکه آن هویج موعود در واقعیت وجود داشته باشد و آنگاه چماق معروف از راه می‌رسد.

بود. همچنین در روز شنبه ۳۰ اوت، تلاشی برای به آتش کشیدن و کشتن مهاجران در وست درایتون صورت گرفت. در هیچ‌یک از این حوادث، هیچگونه تلاشی برای همبستگی یا متقابل به‌مثال کردن از سوی کسانی که هدف قرار گرفته بودند و کسانی که ادعای حمایت از حقوق مهاجران و غیره را دارند، دیده نشد. این حوادث از جمله شناخته‌شده‌ترین و خشونت‌آمیزترین اتفاقات بودند، اما حوادث آزار و اذیت و تحریکات نژادپرستانه به‌طور گسترده و روزانه در سراسر کشور در حال وقوع است. «خیابان‌گرد بریتانیایی»، یعنی همان شبکه‌های نژادپرست بریتانیایی که به‌طور فزاینده‌ای فضای عمومی را تصرف کرده‌اند، منشأ پیدایش چیزی است که به جنبشی با خشونت نژادپرستانه آشکارتر بدل شده است. در ژوئیه ۲۰۲۵، جنبش سازمان‌یافته جدیدی آغاز شد — «عملیات برافراشتن پرچم‌ها» — که اغلب روایات نژادپرستانه را در پوشش برافراشتن پرچم‌های استعماری بریتانیا و نقاشی کردن رنگ‌های آنها در میدان‌های دوربرگردان و غیره پنهان می‌کند. این جنبش به صراحت نژادپرست راست افراطی است (برای مثال آنها شعار «قایق‌ها را متوقف کنید» را ترویج می‌کنند) و استدلال شده است که فعالیت‌های عمومی آنها، آزار و اذیت خیابانی افراد غیرسفیدپوست را تشویق می‌کند.

در ۲ ژوئن ۲۰۲۶، ویکروم دیگوا، جوانی ۲۳ ساله و غیرسفیدپوست که عمامه بر سر داشت و لباس سنتی به تن کرده بود، پس از درگیری ناشی از نزدیک شدن نواک به دیگوا پس از خروج از یک میخانه، هنری نواک ۱۸ ساله را با ضربات چاقو از پای درآورد. نواک در این حادثه جان خود را از دست داد. این امر موجب بروز خشونت نژادپرست در ساوت‌پورت شد که محل وقوع حادثه بود. سپس در ۹ ژوئن، به دنبال حادثه‌ای که طی آن یک مرد غیرسفیدپوست در بلفاست از چاقو علیه یک مرد سفیدپوست استفاده کرد، شورش نژادی در بلفاست شعله‌ور شد که طی آن شورشیان به

Is the Sun Setting on the Western Empire?

Exploring Shifts in Global Power and Islamophobic Thinking

In *Is the Sun Setting on the Western Empire? Exploring Shifts in Global Power and Islamophobic Thinking*, the contributors to the 2022 annual IHRC, SACC & DIN Islamophobia Conference discuss, the decline of the 'New World Order' and the consequences for Islamophobic frames of international relations.

SPECIAL OFFER

Normal RRP price
£20, pay

ONLY £15

if you Pre-order before
15 September 2026



PURCHASE
*Is the Sun Setting
on the Western
Empire?*

FROM
shop.ihrc.org



The proceedings of this conference presented futures of multipolarity. This volume covers questions of how the west declines, the conflicts it has had and will foment in its efforts to prevent its demise, and what possible alternatives

– for good or ill – are on the horizon.

First presented at the end of 2022, these papers and presentation chart and analyse the already evident collapse of the 'New World Order', its repercussions, not least in

Palestine, and the possible futures opening up as a result. This book is essential reading for anyone who wants to hear from authentic academic and activist voices, speaking from within decolonial and anti-imperialist politics.

For trade orders and enquiries
please contact shop@ihrc.org

W: www.ihrc.org.uk • T: +44 20 8904 4222



www.ihrc.org.uk

قانون امنیت ملی، تجلی جدیدی از آرمانشهر ستیزی بریتانیا

به گفته فیصل بودی، یکی از ویژگی‌های کلیدی نسل کشی غزه، مسدودسازی نظام‌مند مجاری مشروع برای اعتراض به آن از سوی رژیم‌های هم‌دست است. دولت‌های حامی رژیم اسرائیل در غرب به سرکوب بی‌سابقه‌ای در حوزه آزادی‌های مدنی دست زده‌اند تا برای دولت صهیونیست سرپوش فراهم کنند. تازه‌ترین هجوم در بریتانیا در قالب قانون نوپدید امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) به عنوان مصوبه‌ای موزیانه صورت گرفته است که مرز بین کنشگری و تروریسم را بیش از پیش مخدوش می‌سازد.

پس از آنکه چهار دستگاه آمبولانس متعلق به سازمان داوطلبانه یهودی «هاتزولا» در ساعات اولیه روزیست‌وسوم مارس در حومه گلدرز گرین لندن هدف حمله قرار گرفتند، ماشین تبلیغاتی دولت بریتانیا به حرکت درآمد. کیر استارمر، نخست‌وزیر، با تأکید بر خطیر بودن اوضاع، نشستی را در قالب «کوبرا» تشکیل داد؛ واژه‌نامه‌ی اختصاری کمیته عالی‌رتبه دولت بریتانیا که برای هماهنگی واکنش‌ها به بحران‌های بزرگ ملی، عمدتاً و نه منحصرأ مرتبط با تروریسم، تشکیل جلسه می‌دهد. رسانه‌های هم‌سو با دولت، این رویداد را در سرتاسر صفحات اول خود بازتاب دادند و لایه‌ای دیگر بر موج هراس‌آفرینی افزودند. گروهی مبهم با عنوان خودخوانده «جنبش اسلامی همراهان دست راست» که به دولت ایران منتسب شده بود، مسئولیت این حمله را بر عهده گرفته بود.

سر مارک رولی، رئیس پلیس متروپولیتن لندن و معاونش به این جریان پیوستند و این رویداد و گروه مذکور را در بستر گسترده‌تری از حملات ادعایی دولت پایه ایران علیه منافع یهودیان در اروپا جای دادند.

آقای رولی شب بعد در سخنرانی خطاب به مهمانان حاضر در شام سالانه (برنامه‌ریزی‌شده در زمان‌بندی مناسب) «صندوق امنیت جامعه» گفت:

«رشد سریع تهدیدهای دولت ایران در سال‌های اخیر بحرانی است: فعالیت‌های نظارتی دولت متخاصم، بیست طرح خنثی‌شده و تلاش‌های اخیر برای حمله به دیاسپورای ایرانی. هیچکدام از اینها منفرد نیستند. این موارد بخشی از چشم‌انداز تهدیدی است که به سرعت تغییر می‌کند.»

ظرف چند روز، روایتی شکل گرفت که بر اساس آن، این نهاد تا پیش از این ناشناخته، که گفته می‌شد در پشت چندین حمله یهودستیزی در سرتاسر اروپا نیز قرار دارد، خطری آشکار و در جریان را متوجه یهودیان بریتانیا نیز می‌ساخت. از هر مقیاسی که بنگریم، این واکنشی کاملاً نامتوازن به رویدادی بود که هیچ تلفاتی به بار نیاورده بود و پلیس با آن به عنوان یک آتش‌سوزی عمدی با انگیزه نژادپرستانه برخورد می‌کرد، نه تروریسم.

جدای از جنبه بیش از حد جنجالی‌اش، مشکل دیگر این روایت آن بود که هیچ سند و مدرکی از آن پشتیبانی نمی‌کرد. نخست اینکه، مقامات بریتانیایی هرگز جزئیاتی درباره توطئه‌های ادعایی ایران فاش نکرده‌اند، اما هر زمان که متحدان آمریکایی و رژیم اسرائیلی‌شان لحن و تهاجم خود را علیه تهران تشدید کرده‌اند، بریتانیا نیز به همان نسبت به طرح این ادعاها پرداخته و برای فرار از

نظارت عمومی، پشت پرده امنیت ملی پنهان شده است.

دوم اینکه، همانطور که پروفیسور دیوید میلر با دقت به اثبات رسانده است، «جنبش اسلامی همراهان دست راست» به نظر می‌رسد نام جعلی یک نهاد پنهان اطلاعاتی باشد که تنها در هارد درایوهای سازمان‌های جاسوسی غرب وجود دارد و دقیقاً در همان زمانی ظهور می‌کند (به شکلی بسیار مصلحت‌اندیشانه) که بریتانیا پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی از هجوم برق‌آسای آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران را فراهم می‌سازد. هیچ پیوندی به کانال تلگرامی ادعایی در حوزه عمومی وجود ندارد تا امکان راستی‌آزمایی را فراهم کند. در عوض، باید به گزارش‌های مربوط به ادعاهای مسئولیت‌پذیری از سوی دو اندیشکده طرفدار صهیونیسم و وزارت امور دیاسپورای رژیم اسرائیل تکیه کنیم؛ منابعی که به سختی می‌توان آنها را معتبر دانست. میلر نشان می‌دهد که از ده حمله صورت گرفته به منافع یهودیان در اروپا که ادعا می‌شود این گروه مسئول آن بوده است، پنج مورد اصلاً رخ نداده است. پنج موردی هم که رخ داده‌اند، همگی کم‌اثر بوده و هیچ تلفاتی بر جای نگذاشته‌اند و در آنها مظنونانی دستگیر شده‌اند که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته و هیچ مدرکی مبنی بر رابطه آنها با تهران وجود نداشته است.

با توجه به اینکه در حادثه گلدرز گرین هیچکس آسیب ندید و پلیس آن را به عنوان آتش‌سوزی عمدی با انگیزه نژادپرستانه و نه یک حمله تروریستی اعلام کرد، واکنش رسمی کاملاً نامتوازن که معمولاً برای حملات تروریستی سطح بالا اختصاص دارد، نشان می‌دهد که این حادثه از پیش برنامه‌ریزی شده بود. این دستکش پنهان‌نشده دولت بود که فضای روانی علیه ایران را به نقطه اوج خود رساند و تهدیدی مجعول را خلق کرد تا برای سیاست‌های نامحسوس که در غیر این صورت با مقاومت شدید مواجه می‌شدند، رضایت عمومی تولید کند. از همان ابتدا، مردم بریتانیا به شدت با مشارکت کشورشان در حملات آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران مخالف بوده‌اند. در ماه مارس، یک نظرسنجی از مؤسسه یوگاو نشان داد که هفتاد درصد از پاسخ‌دهندگان با پیوستن بریتانیا به هر گونه اقدام تهاجمی علیه تهران مخالف هستند.

بنابراین، این کالبدشکافی قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) است. مصوبه‌ای که بر روی تهدیدی کاملاً مجعول بنا شده است که توسط نهادهای یک دولت ادعای دلیل متخاصم ایجاد شده است. با تصویب این قانون، چرخه تبلیغات سیاسی کامل شد. پس از ایجاد و سپس تشدید سطح تهدید با استفاده از اطلاعات جعلی برای توجیه قوانین جدید سخت‌گیرانه، خود معرفی این قانون نیز به نوبه خود به تورم نگرانی عمومی کمک کرد و باعث شد این قوانین موجه به نظر برسند.

مدت کوتاهی پس از معرفی قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی)، مطبوعات به سراغ تهدید ادعایی دیگری از سوی ایران رفتند. در پانزدهم ژوئیه، پلیس یک تبعه دوتابعیتی بریتانیایی - ایرانی سی‌ونهم‌ساله را بازداشت کرد و دو روز بعد رسماً او را به اتهام همکاری با یک رژیم خارجی متهم کرد. بر اساس جزئیات اندکی که در حوزه عمومی در دسترس است، وحید ابری ظاهراً نامه‌ای به کنسولگری ایران در لندن نوشته و خود را «خادم حقیر» خوانده و پرسیده

بود که چگونه می‌تواند به «هموطنان عزیز» خود یاری رساند. اینکه پلیس چگونه از این اقدام مطلع شده نامشخص است، اما آنها با مستقر کردن مأمور مخفی در نقش مقام رسمی ایرانی واکنش نشان دادند و به ابری دستور دادند چمدانی را از یک نقطه تعیین شده جمع‌آوری تحویل بگیرد. او به این باور هدایت شد که کیف حاوی پپیاد است. این داستان به جای تأیید ادعای دولت بریتانیا مبنی بر افزایش تهدید ایران، به اتهامات بیشتری در خصوص مجعول بودن تهدید و به دام انداختن توسط پلیس دامن می‌زند.

مردم بریتانیا به شدت با مشارکت کشورشان در حملات آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران مخالف بوده‌اند؛ در ماه مارس، یک نظرسنجی از مؤسسه یوگاو نشان داد که هفتاد درصد از پاسخ‌دهندگان با پیوستن بریتانیا به هر گونه اقدام تهاجمی علیه تهران مخالف هستند

نامشروع‌سازی نهادهایی مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مدت‌هاست که یکی از مطالبات کلیدی گروه‌های لابی صهیونیستی بوده و قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) دقیقاً به این منظور طراحی شده است که آن هدف را جامه عمل بپوشاند

بر اساس روایت‌های رسمی، ابری یک فرد مستقل بوده که به ابتکار خود تلاش کرده به تهران نزدیک شود. او مسلماً از سوی ایران دعوت نشده و کسی به سراغش نرفته بود. عملیات طعمه‌گذاری پلیس طراحی شده بود تا او را کاملاً غرق در توهم کند. بدون این عملیات، تلاش او برای ارتباط با دولت ایران ممکن بود فراتر از آن نرود (البته این حقیقت مانع از آن نشد که رسانه‌های جریان اصلی روز پرونقی

داشته باشند و از این حادثه برای تقویت تهدید خیالی ایران بهره‌برداری کنند). از نظر عموم مردم ناآگاه، قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) یک ضرورت امنیت ملی به شمار می‌رود. اما برای کسانی که آماده‌اند لایه رویی را کنار بزنند، این قانون نیروی محرکه دیگری را عیان می‌سازد که به مراتب شوم‌تر است. نامشروع‌سازی نهادهایی مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مدت‌هاست که یکی از مطالبات کلیدی گروه‌های لابی صهیونیستی بوده و قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) دقیقاً به این منظور طراحی شده است که آن هدف را جامه عمل بپوشاند. در واقع، نخستین اقدام این مصوبه که در ماه ژوئن به اجرا درآمد، غیرقانونی اعلام کردن حمایت از سپاه پاسداران بود.

سخنگویان دولت رژیم اسرائیل در جامعه یهودیان بریتانیا، از جمله پویش علیه یهودستیزی، هیئت نمایندگان یهودیان بریتانیا و شورای رهبری یهودیان (جی.ال.سی)، بی‌وقفه برای اعمال تحریم علیه ایران پویش برگزار کرده‌اند. با آغاز نسل‌کشی در غزه، تلاش‌های آنان فوریت بیشتری به خود گرفت؛ زیرا آشکار شد که تهران و دیگر اجزای محور مقاومت مسیر خود را در مبارزه با صهیونیسم تغییر نخواهند داد. در چهاردهم آوریل، هیئت نمایندگان و شورای رهبری یهودیان با ایوت کوپر، وزیر امور خارجه، دیدار کردند تا از جمله «نیاز دولت به اقدام فوری برای غیرقانونی اعلام کردن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را مطالبه کنند.

قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) را باید در بستر صهیونیستی‌سازی فزاینده سیاست بریتانیا در واکنش به نسل‌کشی غزه تحلیل کرد. در مواجهه با مخالفت کوبنده عمومی با کشتار صدها هزار فلسطینی، گروه‌ها و اشخاصی که مدعی نمایندگی یهودیان بریتانیا هستند اما پیش و بیش از هر چیز عوامل دولت رژیم اسرائیل به شمار می‌روند، به سیم آخر زده‌اند تا (الف) از رژیم اسرائیل در برابر انتقادهای محافظت کنند، (ب) منافع رژیم اسرائیل را در بریتانیا مصون بدارند و (ج) روایت رسانه‌ای را دیکته

منافع ساختن یک قدرت خارجی انجام می‌شود. قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) سه جرم اصلی را خلق می‌کند:

۱. ترغیب به حمایت از یک نهاد تعیین‌شده مانند سپاه پاسداران
۲. باری رساندن به یک نهاد تعیین‌شده
۳. کسب منافع مادی مانند پول یا اطلاعات از یک نهاد تعیین‌شده همانند تقریباً تمامی قوانین «ضد تروریسم»، اینکه چه چیزی در عمل «منفعت مادی» را تشکیل می‌دهد به اندازه‌ای مبهم رها شده است تا مقامات در اجرای این حکم از حداکثر آزادی عمل برخوردار باشند. به گفته عابد چودری، رئیس بخش حقوقی موسسه اسلامی حقوق بشر، این ابهام عمدی به مقامات صلاحیت می‌دهد تا تصمیم بگیرند دریافت منفعت مادی در چه نقطه‌ای از آستانه‌ی جرم عبور کرده است. تمرکز احتمالاً بر این خواهد بود که چه کسی این عمل را انجام می‌دهد و نه نیت او. «بنابراین، اگر کسی از روزنامه تایمز اطلاعاتی از سپاه پاسداران به دست آورد، این کار روزنامه‌نگاری تلقی خواهد شد، اما اگر این کار توسط یک افشاگر ضد حکومتی صورت گیرد، مجرمانه تلقی می‌گردد.» خطر دیگری که او برای آزادی‌های مدنی پیش‌بینی می‌کند باز هم همان چیزی است که در سراسر چارچوب قوانین ضد تروریسم جریان دارد: مقامات تلاش خواهند کرد تا پشت درهای بسته از شواهد مخفی

بالا ببرند که دیگر توجیه‌پذیر نباشد. ممنوعیت پویش «اقدام برای فلسطین» و مجازات‌های نمونه‌وار اعمال‌شده در حق کنشگران آن، نمونه‌بارزی در این زمینه است (نکته جالب توجه اینکه، اقدام برای فلسطین نیز با ادعاهای بی‌اساس رسانه‌ای مبنی بر تأمین مالی از سوی ایران مواجه شده است). و اما در ارتباط با بند (ج)، با وجود اینکه عظمت محض جنایات ارتکاب‌یافته در غزه، پنهان کردن حقیقت را برای رسانه‌های جریان اصلی غیرممکن ساخته است، هنوز هم روزنامه‌نگاران و شبکه‌های رسانه‌ای به اندازه کافی آماده‌ای وجود دارند که پیش بردن پرونده بی‌گناهی و مظلومیت رژیم اسرائیل را بر عهده بگیرند.

قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) به عنوان مصوبه‌ای مستقل معرفی شد، اما در عمل امتدادی از قانون امنیت ملی ۲۰۲۳ است. این قانون اخیر، افرادی را هدف قرار می‌دهد که از طرف قدرت‌های خارجی اقدام می‌کنند (ابری بر اساس این مصوبه متهم شد)، در حالی که قانون نخست متوجه حمایت از نهادهای وابسته به دولت و نهادهای غیردولتی است که به نیابت از دولت‌های خارجی یا به عنوان عوامل اجرایی آنها عمل می‌کنند. واژه‌های کلیدی در هر دو قانون «فعالیت تهدید آمیز قدرت خارجی» است؛ یعنی اقداماتی که برای، از جانب، یا با قصد

کنند. مسیر ترجیحی آنها این بوده است که سیاستمداران بریتانیایی را با اعطای کمک‌های مالی سیاسی و سفرهای تبلیغات تمامی هزینه‌پرداخت‌شده به رژیم اسرائیل بخزند و راهروهای قدرت را با صهیونیست‌ها انباشته کنند. حدود ۳۷ درصد از حزب کارگر فعلی و ۳۹ درصد از کابینه جدید اندی برنم، نخست‌وزیر، عضو «دوستان کارگر رژیم اسرائیل» هستند؛ یک گروه لابی طرفدار رژیم اسرائیل که به ترویج منافع رژیم اسرائیل و آرمان صهیونیستی اختصاص دارد. در بین نمایندگان محافظه کار پارلمان، این رقم به ۸۰ درصد می‌رسد. در آخرین کابینه‌ای که به ریاست کیر استارمر اداره می‌شد، ۱۳ نفر از ۲۵ عضو، از لابی‌های طرفدار رژیم اسرائیل پول دریافت کرده بودند.

در خصوص محافظت از رژیم اسرائیل در برابر انتقاد بی‌سابقه‌ای که با آن مواجه است، گروه‌های طرفدار رژیم اسرائیل به مقامات فشار آورده‌اند تا از قوانین سخنان نفرت‌پراکن و ضد تروریسم برای محدود کردن ابراز سیاسی مشروع یک دولت - ملت بهره بگیرند. مثال‌ها آنقدر فراوانند که نمی‌توان همه را فهرست کرد. آنها همچنین موفق شده‌اند کنش مستقیم با هدف قرار دادن شرکت‌های تسلیحاتی رژیم اسرائیل و حامیان آنها را به جرم خسارت مجرمانه جرم‌انگاری کنند تا هزینه ادامه دادن نقش آفرینی‌شان در نسل‌کشی را برای آنها به حدی

FIND AN ARCHIVE OF THE LONDON AND EDINBURGH ANNUAL ISLAMOPHOBIA CONFERENCES HERE.



Since 2014, IHRC has organised an annual conference in the UK to discuss key issues with regard to structural and institutionalised Islamophobia. Each conference has been co-organised with Scotland Against Criminalising Communities (SACC). The project began as Decolonial International Network Foundation's activities.

Keep apprised of the latest conference details by visiting the [events page](#). The conferences usually take place on the second Saturday of December or thereabouts.



www.ihrc.org.uk/islamophobia-conference/

استفاده کنند و برای فرار از نظارت عمومی، پشت سر پوشش پنهان کاری ملی پنهان شوند.

آیا این حسی آشنا نیست؟ بله، ما پیش‌تر نیز از این مسیر عبور کرده‌ایم. درست همانطور که قوانین ضد تروریسم پیش از یورش (در حکم عمل غیرقانونی) نیروهای بریتانیایی به عراق در سال ۲۰۰۳ تقویت و به کار گرفته شدند، قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) نیز به نحوی مشابه برای مدیریت پیامدهای مداخله خارجی ناخواسته طراحی شده است. در روزهای منتهی به تهاجم به عراق، پارلمان بریتانیا «دستورالعمل سال ۲۰۰۳ قانون ضد تروریسم، جنایت و امنیت ۲۰۰۱» (استمرار اجرای مواد ۲۱ تا ۲۳) را معرفی کرد که به دولت اجازه می‌داد مظنونان «تروریست» خارجی را به‌طور نامحدود و بدون محاکمه در بازداشت نگه دارد. به‌دنبال این تهاجم نیز، دولت مصوبه دیگری را در دل «قانون عدالت کیفری ۲۰۰۳» جای داد که مدت‌زمان بازداشت پیش از تفهیم اتهام برای مظنونان تروریسم را از هفت روز به چهارده روز افزایش داد. این قانون همچنین شامل بندی بود که «ستایش» اقدامات تروریستی را ممنوع می‌کرد (بندی که به شکلی مصلحت‌اندیشانه، اقدامات دفاع مشروع در برابر نیروهای مهاجم بریتانیایی را نیز در بر می‌گرفت). همچنین همسو با تمامی قوانین ضد تروریسم اخیر، قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) ناشی از رویکردهای امنیتی نیست، بلکه ریشه در انگیزه‌های سیاسی دارد. هدف از این قانون، خلق و بزرگ‌نمایی یک تهدید به منظور کسب مشروعیت برای تصمیم‌سازی‌های ازپیش‌تعیین‌شده در حوزه سیاست خارجی و تحمیل محدودیت‌های بیشتر بر آزادی‌های بنیادین است. در غیاب هرگونه مدرکی که خلاف آن را ثابت کند، قاطعانه ادعا می‌کنم که فعالیت‌های مرتبط با سپاه پاسداران در بریتانیا عملاً وجود ندارد یا ناچیز است و قطعاً به آن اندازه جدی نیست که توجیه‌کننده تدوین بدنه کاملاً جدیدی از قوانین باشد. بنابراین، تروریسم اعلام کردن این نهاد، کارکرد دیگری دارد و آن،

مسدود کردن یکی از مجاری مخالفت با تجاوزگری امپریالیستی است؛ درست همان‌طور که غیرقانونی اعلام کردن «اقدام برای فلسطین» تلاش می‌کند تا یکی از کانال‌های اصلی مخالفت با رژیم اسرائیل را سد کند.

قوانین مدرن ضد تروریسم بر اساس طراحی خود به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که همچون تورهای صید ماهی عمل کنند و تمامی فعالیت‌های مخالفتی را که ممکن است منافع دولتی را به مخاطره اندازند، به یکجا ببلعند. دامنه و مفاد سخت‌گیرانه این قوانین به‌دقت طوری تعبیه شده است که بازدارنده باشد.

قانون امنیت ملی امتدادی است بر روند کند و قطره‌چکانی سلب حق بنیادین اعتراض که از حدود آستانه هزاره آغاز شد

این مصوبه پاره‌ای تنیده در
همان ساختار نظارتی است
که سیاست‌هایی نظیر برنامه
«پیشگیری» را به ارمغان آورده
است

باید به خاطر داشت که برنامه
پیشگیری مصوب ۲۰۰۳ خود
محصول به اصطلاح «جنگ علیه
ترور» بود

این امر به پشتوانه آمارهای موجود نیز تأیید می‌شود. از بین کل بازداشت‌های مرتبط با تروریسم از سال ۲۰۰۱ (سالی که «قانون تروریسم ۲۰۰۰» به اجرا درآمد)، تنها ۴۲ درصد به تفهیم اتهام منجر شده‌اند و از بین افراد متهم شده نیز ۶۵ درصد با اتهامات صریح مرتبط با تروریسم روبه‌رو بوده‌اند. سال گذشته شاهد جهشی چشمگیر بودیم؛ به‌طوری‌که بیش از ۳۰۰۰ نفر به ظن ابراز حمایت از اقدام برای فلسطین بازداشت شدند. در ماه ژوئیه سال جاری، اوج پوچی و سخت‌گیری قوانین

ضد تروریسم زمانی عیان شد که تعدادی از افراد حامی ۱۵۰۰ نفری که به جرم اعتراض به غیرقانونی اعلام کردن اقدام برای فلسطین در سال ۲۰۲۵ بر اساس قانون تروریسم ۲۰۰۰ متهم شده بودند، خود به همان قانون و به جرم تلاش برای خواندن اشعاری در همبستگی با ساکنان نوار غزه تحت محاصره، بازداشت شدند. مقایسه این شرایط با پیامدهای قوانین ضد تروریسم در دوران «مناقشات ایرلند شمالی» به هیچ وجه بی‌ربط نیست. درست همانطور که در آن دوران، اکثریت قریب به اتفاق بازداشت‌ها بر اساس قوانین ایرلند شمالی به هیچ اقدام بعدی منجر نشد - در حالی که «قانون اقدامات اضطراری ۱۹۷۳» و «قانون پیشگیری از تروریسم ۱۹۷۴» در زمان اعتبار خود برای بیرون کشیدن تخمینی ۶۰ هزار انسان غالباً بی‌گناه از رختخواب‌هایشان به کار گرفته شدند - قوانین ضد تروریسم اخیر نیز ابزارهایی برای قربانی کردن و مجرم‌انگارانه جلوه‌دادن افراد هستند. قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) امتدادی است بر روند کند و قطره‌چکانی سلب حق بنیادین اعتراض که از حدود آستانه هزاره آغاز شد. این مصوبه پاره‌ای تنیده در همان ساختار نظارتی است که سیاست‌هایی نظیر برنامه «پیشگیری» را به ارمغان آورده است؛ برنامه‌ای که هدف آن، پیشگیری و ریشه‌کن‌سازی انواع خاصی از اعتراض پیش از شکل‌گیری آنها، از طریق شناسایی رفتارهای «مبتنی بر ظن» است؛ رویکردی که شباهت زیادی به «جرم‌اندیشی» دارد که توسط حزب در زمان ۱۹۸۴ اثر جورج اورول ممنوع اعلام شده بود. باید به خاطر داشت که برنامه پیشگیری هنگام معرفی در سال ۲۰۰۳ (که خود محصول به اصطلاح «جنگ علیه ترور» بود)، برنامه‌ای دولتی و غیرموضوعه در قوانین مصوب پارلمان بود. این برنامه تنها در سال ۲۰۱۵ و زمانی که دولت جدید محافظه‌کار اجرای آن را برای نهادهای بخش عمومی از جمله بیمارستان‌ها، مدارس و شوراهای محلی به یک تکلیف قانونی تبدیل کرد، پایگاهی استوار در قوانین

شده‌اند به آخرین راهکار چاره یعنی اقدام نظامی علیه تهران متوسل شوند. جنگ، ادامهٔ دیپلماسی با ابزارهای دیگر است و آشکار است که تمامی ابزارهای دیگر شکست خورده‌اند.

در نتیجه، قانون امنیت ملی (تهدیدهای دولتی) نیز مانند اسلاف اخیر خود در پیش و پس از «جنگ علیه ترور»، هم ترفندی تبلیغاتی و هم حمله‌ای به آزادی‌های مدنی است. دولت بریتانیا که در باتلاق نامشروع بودن تصمیمات خود برای حمایت نظامی و سیاسی از نسل‌کشی در غزه و جنگ غیرقانونی علیه ایران گرفتار شده است، به شگرد آزموده و مطمئن توسل به امنیت ملی برای سرکوب اعتراضات روی آورده است. بهای این رویکرد، فرسایش هرچه بیشتر حق ما در اعتراض به عمل‌گرایی دولت است. تاریخ گواهی می‌دهد که وقتی دولت‌ها حقوق بنیادین را به بهانهٔ بحران‌های ملی سلب می‌کنند، به ندرت آنها را بازمی‌گردانند.

فیصل بودی مفسر و روزنامه‌نگار پیشین است. او به عنوان متخصص امور مسلمانان مقالات متعددی برای روزنامه‌های گاردین و ایندپندنت نوشته و با شبکه الجزیره نیز همکاری کرده است. او در حال حاضر با موسسه اسلامی حقوق بشر، به عنوان دیرپاترین گروه حقوقی مسلمان‌محور در بریتانیا، همکاری می‌کند و یکی از سردبیران نشریه «بلندنگری» است.

در برابر انتقادهای ضدحکومتی عمل می‌کند. با وجود درخواست‌های مکرر موسسه اسلامی حقوق بشر و دیگر نهادها برای لغو این برنامه، پیشگیری همچنان یکی از ارکان کلیدی سراسرینی دولت امنیتی باقی مانده است.

همچنین دشوار بتوان استدلال کرد که بریتانیا با تروریسم اعلام کردن سپاه پاسداران، فشار سیاسی اعمال‌شده بر ایران توسط مجموعه‌ای از دیگر دولت‌ها را افزایش خواهد داد؛ دولت‌هایی که مهم‌ترین آنها عبارتند از آمریکا، کانادا، استرالیا، عربستان سعودی و اخیراً اتحادیهٔ اروپا. تروریسم اعلام کردن سپاه پاسداران توسط آمریکا به سال ۲۰۱۹ بازمی‌گردد و احتمالاً فراگیرترین تحریم ضدایرانی در سطح جهان است. این اقدام نه تنها شهروندان در آمریکا را از معامله با سپاه منع می‌کند، بلکه هر فردی را در هر نقطه از جهان از این کار بازمی‌دارد (این قانون مشکل فرامرز بودن را از طریق تحریم‌های ثانویه علیه نهادهای متخلف حل و فصل می‌کند). با وجود این دامنه گستردهٔ جغرافیایی، این ممنوعیت نتوانسته است به هدف مطلوب خود یعنی وادار ساختن دولت ایران به اعمال محدودیت بر برنامهٔ صلح‌آمیز هسته‌ای‌اش دست یابد و نتوانسته حمایت تهران از جنبش‌های مقاومت منطقه‌ای را متوقف کند. در واقع، این تحریم‌ها چنان ناکارآمد بوده‌اند که آمریکا و رژیم اسرائیل ناچار

پیدا کرد. پیشگیری تأثیر ویرانگری بر جامعهٔ مسلمانان برجای گذاشته است؛ جامعه‌ای که این برنامه اساساً برای هدف قرار دادن آن طراحی شده بود و افراد بی‌گناه را به درون تور امنیتی عظیمی می‌کشد که چنان گسترده‌گی دارد که حتی اقدامات بی‌خطا را نیز به عنوان نشانه‌های افراط‌گرایی و تروریسم آتی ارزیابی می‌کند.

در سال ۲۰۱۶، یک سربچهٔ چهارساله در لوتون، پس از آنکه مهدکودک تلفظ او از کلمهٔ «خیار» [کوکمب] را به اشتباه بمب زودپز [کوکر بمب] شنید، با تهدید ارجاع به برنامهٔ پیشگیری مواجه شد. این پرونده به یک کمیتهٔ خدمات اجتماعی محلی ارجاع یافت که البته اقدام دیگری انجام نداد. در سال ۲۰۲۱، سربچهٔ چهارسالهٔ دیگری پس از مهدکودک، به دلیل اینکه گفته بود پدرش در انبار خود تفنگ و بمب دارد، به برنامهٔ پیشگیری ارجاع داده شد؛ هرچند مشخص شد که او درباره بازی ویدئویی پر مخاطب فورتنایت صحبت می‌کرده است. همچنین در سال ۲۰۲۱، یک دانش‌آموز مسلمان در مقطع ابتدایی، به این دلیل که معلمش در جریان بحث کلاسی، کلمهٔ صدقه [المس] را به اشتباه سلاح [ارمز] شنیده بود، مشمول ارجاع به این برنامه شد. پیشگیری به‌طور مؤثر فضای غیرقانونی‌نشده را کنترل می‌کند و با خلق مقولهٔ جدیدی تحت عنوان «پیش جرم»، به عنوان عاملی بازدارنده



Photo CC BY-NC-ND 2.0 EU Civil and Humanitarian Protection Aid

Yemen is witnessing the largest humanitarian crisis in the world.

**YEMEN
EMERGENCY
APPEAL**

PLEASE DONATE FOR FOOD AID.

IHRC Trust is seeking your donations to assist some of the most oppressed people on earth.

A one off donation of £55 will pay for a food package for a family of 5 - 6 people

To donate please call +44(0)208 904 4222 or visit <https://donations.ihrc.org.uk/Yemen>

EMERGENCY APPEAL for Nigeria

Only armed with truth

Currently there are thousands of children, women and men suffering as the result of the violence of the Nigerian police and army. Members of the Islamic Movement have been routinely targeted, with thousands killed or seriously injured and incapacitated over the last decade alone.

Please give your support to families who are left without enough income for basic necessities like food and clothing after a family member has been killed or injured.

Please help support the children and youth unable to otherwise access education.

Right now, IHRC Trust supports:

- 7,700 school children
- 1,300 family members of those martyred with their living and food costs
- 35 higher education students (for degrees, masters and PhDs in the field of medicine, nursing and education).

Please Donate NOW

IHRC Trust is the only authorised organisation outside of Nigeria to collect funds for these causes.



**To donate please call
+44(0)208 904 4222 or visit
<https://donations.ihrc.org.uk/Nigeria>**

IRAN

EMERGENCY

APPEAL

War has
devastated
lives across
Iran

3,468+ killed
26,500+ injured
3.2 million displaced
Homes, schools &
hospitals devastated

Families are facing hunger, trauma,
and no access to clean water or
healthcare.

Together with the Iranian
Red Crescent Society,
IHRC Trust is delivering:

Emergency shelter
Urgent medical aid
Clean water
Essential relief supplies



**ACT
NOW.
SAVE
LIVES.**

**“And whoever
saves a life, it is as
if they have saved
all of mankind.”**

(Qur'an 5:32)



**Your donation can bring hope,
relief, and survival to vulnerable
families in crisis.**

**To donate please call +44(0)208 904 4222 or visit
<https://donations.ihrc.org.uk/Iran>**

ISSN 2753-3980



The Long View is a
project and publication of
Islamic Human Rights
Commission (a limited
company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors'
own and do not reflect
IHRC's views or beliefs.

9 772753 398000